

## گرامیداشت روز کومه له

۲۶ بهمن روز کومه له است. این روز را به همه آنهایی که دل در گرو اهداف و آرمانهای کومه له دارند، شادباش می گوئیم. یاد و خاطره جانباختگان کومه له را گرامی می داریم و به خانواده های سرفراز و مقاومشان درود می فرستیم. کومه له، ۴۹ سال قبل در پائیز سال ۱۳۴۸ در متن شرایط اجتماعی تحول یافته جامعه ایران، توسط جمعی از مبارزین انقلابی، که عمدتاً در دانشگاهها تحصیل می کردند، بنیان گذاری شد. کومه له در شرایطی تشکیل شد که فروپاشی نظام فئودالی و تسلط مناسبات سرمایه داری، بافت اجتماعی شهرها و روستاهای ایران را به سرعت عوض کرده بود. میلیونها ارزی رژیم شاه نبرده بودند، همراه با میلیونها دهقان فقیری که توانایی پرداخت اقساط زمینهایی را که می بایستی به اربابان سابق پرداخت می کردند، نداشتند، به شهرها روی آوردند و در حاشیه شهرها در "حلبی آبادها و مجبور آبادها" سکنی گزیدند. بدین ترتیب آنها به نیروی کار ارزان بنگاههای سرمایه داری جدید تبدیل شدند. رشد این طبقه اجتماعی و تمرکز آن در شهرها سیمای سیاسی جامعه را نیز دگرگون ساخت. همه مسائل اجتماعی تحت الشعاع این تحولات قرار گرفتند. تضادهای جدیدی سرباز کردند. کشمکش کارگران با سرمایه داران، بر سر ابتدایی ترین حقوق خود، بر سر چگونگی تامین نان و مسکن و لباس، بر سر آسایش و بهره مندی از امکانات زندگی شایسته انسان. چنین کشمکش های گسترده و اجتماعی ای که در شهر و روستا در جریان بود،



## درس های انقلاب ۵۷

در رابطه با انقلاب ۱۳۵۷ سئوال های بسیاری وجود دارند که لازم است پاسخ بگیرند. چرا مردم ایران این چنین به شکلی گسترده و در حرکتی توده ای علیه رژیم سلطنتی شاه شوریدند و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ رخ داد؟ شرایط داخلی و جهانی حاکم بر آن دوران چه بود؟ چرا این انقلاب علیرغم اهداف عادلانه و انسانی که در دستور کار خود قرار داده بود به وسیله یک جریان ارتجاعی اسلامی مصادره شد؟ طبقه کارگر و نیروهای چپ و رادیکال جامعه در این حرکت چه نقشی ایفا کردند و سرانجام به چه سرنوشتی دچار شدند؟ چگونه ضد انقلاب اسلامی کاری را که رژیم شاه نتوانست به انجام برساند، تمام کرد و انقلاب ایران را مصادره و سپس به خون کشید؟

**ضرورت مبارزه طبقاتی پرولتاریا  
علیه سوسیال فرمیسم**

**سرنوشت ونزوئلا چگونه رقم خواهد خورد!**

**محیط های کار قتلگاه کارگران**

## جهان امروز

### نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هیئت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

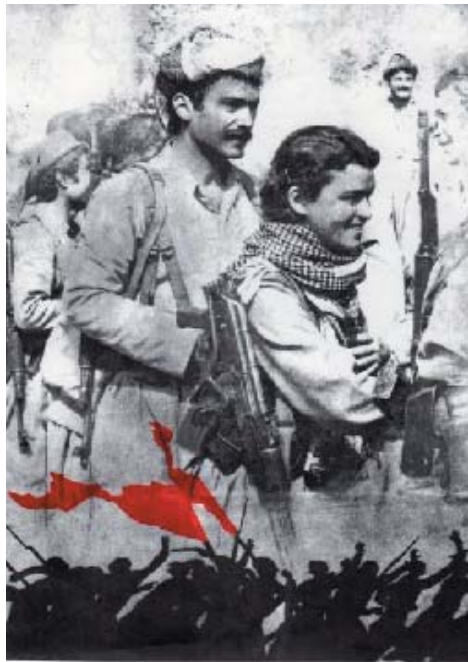
\* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.

\* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.

\* مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.

\* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.

\* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آه با سایز ۱۲ است.



زنان در برابر ارتجاع حاکم و فرهنگ و سنت های پوسیده مردسالارانه، دفاع از کارگران در برابر سرمایه داران، دفاع از مسلح ماندن مردم و تلاش برای مسلح کردن زحمتکشان، تشکیل و ایجاد جمعیت‌های دموکراتیک، تشکیل اتحادیه دهقانان، شوراها و زنان و دانش آموزان از جمله عرصه‌های فعالیت کومه له در این دوره است. سازماندهی حرکت توده ای بزرگی چون کوچ تاریخی مردم شهر مریوان و سازماندهی دیگر تظاهرات و راهپیمایی ها که نماد دخالت دادن مستقیم مردم در مبارزه سیاسی بودند، موجب شدند تا کومه له بتواند بعد از یورش نظامی رژیم اسلامی نیز پرچمدار مقاومت توده ای و مسلحانه مردم کردستان در مقابل یورش نیروهای اشغالگر و سرکوبگر جمهوری اسلامی گردد.

پس از آزاد کردن شهرها توسط مردم و نیروی پیشمرگ در آبان ۱۳۵۸ رژیم به زانو درآمد و ریفاران و گسترش دمکراسی، سازماندهی هر چه وسیع تر فعالیت های آگاهگرانه در فاصله دو لشکرکشی رژیم به کردستان، بار دیگر توانایی کومه له در رهبری مبارزات انقلابی مردم کردستان و به میدان آوردن طبقه انقلابی را بخوبی نشان داد.

امروز وجود کومه له در چهارچوب حزب کمونیست ایران، امر جنبش و مقاومت انقلابی مردم کردستان را به مبارزات رهایی بخش طبقه کارگر در سطح سراسری ایران پیوند می‌دهد و بدون شک همراه و همدوش با مبارزات توده‌های استثمار شده و حق طلب کردستان، این راه را تا به آخر و تا رسیدن به فردای پیروزی با سربلندی ادامه خواهد داد.



جواب انقلابی خود و مبارزه طراز نوینی را می‌طلبید. هسته‌های اولیه کومه له و روشنفکران انقلابی که در آن دوران، که به سوسیالیسم علمی و به مارکسیسم روی آورده بودند و با زندگی و مبارزه کارگران و زحمتکشان همدلی داشتند، تلاش کردند تا با متشکل شدن در یک سازمان سیاسی در حد توان خود به نیازهای مبارزاتی آن دوره جواب دهند.

کم نبودند فعالین کمونیست کومه له که کاروان‌های کارگران کردستان را تا معدن‌های سمنان و دامغان، تا باراندازهای بندرعباس، تا اهواز و آبادان، تا کرمان و رفسنجان، تا تهران و اصفهان همراهی می‌کردند و دوش بدوش آنان کار می‌کردند و در میانشان بذر آگاهی می‌پاشیدند؛ آنان را با درد و رنج و مصیبت‌های دنیای سرمایه‌داری و راه رهایی از ستم و استثمار آشنا می‌کردند؛ اعتصابات و مبارزاتشان را سازمان می‌دادند و رهبری می‌کردند.

در آغاز انقلاب سال ۱۳۵۷ کادرها و فعالین صفوف کومه له در بین زحمتکشان و مردم آزادیخواه، به چهره‌های سرشناس پیشرو و مورد اعتماد مردم بپاخاسته و رهبر مبارزات توده‌ای در همه شهرها و مناطق کردستان تبدیل شدند.

کومه له پس از ۹ سال و چند ماه فعالیت مخفی، به دنبال جانباختن محمد حسین کریمی، از بنیانگذاران کومه له که در گرماگرم قیام و خروش مردم ایران علیه رژیم شاه در پیشاپیش صفوف مردم بپاخاسته و انقلابی شهر سقز در روز ۲۳ بهمن در حمله به شهربانی این شهر هدف گلوله افراد مسلح رژیم شاه قرار گرفت و در روز ۲۶ بهمن با دلی آکنده از عشق به رهایی کارگران و زحمتکشان جان باخت، رسماً فعالیت علنی خود را آغاز کرد. رهبران و فعالین کومه له برای توده های کارگر و زحمتکش، چهره های ناشناخته ای نبودند. همان یاران قدیمی آنها، مبارزان مقاوم زندان‌های رژیم شاه، فعالین و مبارزین جنبش‌های کارگری و دهقانی، رهبران با نفوذ توده‌های وسیع مردم و رهبران مبارزه دوران قیام و شورش آنها بودند. کومه له بعد از سقوط رژیم شاه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، سازماندهی مبارزات همگانی و توده ای، رهبری مقاومت در مقابل یورش ضد انقلابی جمهوری اسلامی، مقاومت در برابر مرتجعین محلی، دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان و زنان ستمدیده جامعه را در سرلوحه فعالیت خود قرار داد.

آنچه که پس از قیام ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، سرنوشت این تشکیلات را با سرنوشت میلیون‌ها انسان ستمدیده و تشنه رهایی گره زد، مقاومت کومه له در مقابل دشمنان رنگارنگ کارگران و زحمتکشان بود. دفاع از دهقانان در برابر مالکان، دفاع از زحمتکشان روستا در مصادره اراضی، دفاع از

تماس با

کمیته تشکیلات دلال کشور

حزب کمونیست ایران

h.falain@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات

دلال کومه له (تکس)

takesh.komalah@gmail.com

## درس های انقلاب ۵۷



در رابطه با چهلیمین سالگرد انقلاب ۵۷، در روزهای اخیر گفتارهایی از رسانه های حزب کمونیست ایران پخش شده است که بخش هایی از آنها را درج می کنیم.



## زمینه های اجتماعی انقلاب ۱۳۵۷ ایران

هر کالای دیگری به دلیل کثرت عرضه در بازار، سهل الوصول بوده، امکان خرید ارزان آن فراهم گردد. ثانياً می بایست طبقه متوسطی هم ایجاد می شد که از توان خرید نیز برخوردار باشد تا بدینسان به مصرف کننده کالاهای بازار سرمایه داری تبدیل گردد. رژیم شاه که بحران سیاسی دهه ۳۰ خورشیدی را از سر گذرانده بود، اعتماد به نفس لازم را به ویژه بعد از سفر شاه به آمریکا و جلب حمایت "کندی"، رئیس جمهور وقت آمریکا، به دست آورد، تا با کمک مشاوران آمریکایی خود در این مسیر گام بردارد.

بدین ترتیب برنامه اصلاحات که شخص شاه مشتاق بود آن را "انقلاب سفید" و یا "انقلاب شاه و مردم" بنامد و به تغییر ایران از یک جامعه مبتنی بر کشاورزی و پیشاسرمایه داری به یک جامعه نیمه صنعتی سرمایه داری و آماده ادغام در نظام اقتصاد جهانی منتج گردید، در ۶ بهمن ۱۳۴۱ آغاز شد.

اما این برنامه که هسته مرکزی آن اصلاحات ارضی بود، در عین حال محافظه کارانه و به یک معنا ناکارآمد می نمود. به عنوان مثال گرچه مالکیت زمین به بخشی از دهقانان واگذار گردید، اما پرداخت اقساط ۱۱ ساله برای قشر فقیر دهقانان که حدود ۳۰ درصد جمعیت روستا را تشکیل می دادند، کمرشکن می نمود به طوری که قادر به باز پرداخت اقساط وام ها نبودند. بدین ترتیب بسیاری از آنان مجبور شدند زمین های خود را با قیمت های ارزان به ارباب های سابق و یا دهقانان ثروتمند واگذار و خود ناگزیر در پی کسب معاش راهی شهرها گردند.

خوش نشینان نیز که نزدیک به ۴۰

برآورده سازد. مشروعیت سیاسی و مقبولیت اجتماعی رژیم سلطنتی که خود موجد تحولات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کثیری در این دوره بود، از رهگذر همین تحولات و نیروهای اجتماعی برآمده از آن، به چالش کشیده شد.

اصلاحات دهه ۴۰ هم به لحاظ پروسه رشد و تکامل نیروهای مولده در داخل کشور و هم از منظر تامین منافع سرمایه جهانی، همچون ضرورتی، اجتناب ناپذیر می نمود، بدین معنا که از یکسو مناسبات اقتصادی - اجتماعی عقب مانده و نیمه فئودالی حاکم بر جامعه ایران به شدت نیازمند تغییر بود، به نحوی که نیاز مبرم به تخفیف و کاهش تضادهای اجتماعی و الزام به تغییر چنانچه از بالا و در چارچوب رفرفرم های کنترل شده پاسخ نمی یافت، انقلاب از پایین، به امری اجتناب ناپذیر در چشم انداز سیر تحولات و دگرگونی های اجتماعی بدل می گردید.

از سوی دیگر سرمایه جهانی به بازار فروش، کار ارزان، ذخایر عظیم زیرزمینی و مواد خام نظیر نفت و نیز زمینه های بکر و دست نخورده سرمایه گذاری در ایران، آزمندانه چشم دوخته بود، از اینرو برای سرمایه جهانی کشوری وسوسه برانگیز بود، زیرا هم منابع زیرزمینی سرشاری در اختیار داشت، هم در منطقه از موقعیت حساس ژئوپلیتیک برخوردار بود و همچنین با توجه به ساخت جوان جمعیتی خود، بسان منبع پایان ناپذیر نیروی کار ارزان تلقی می گردید.

بنابراین با هدف تامین نیاز مزبور، اولاً می بایست اکثریت نیروی کار که در دهات و مناطق روستایی ساکن بود، در مقیاس میلیونی از سکونتگاه خود در روستا کنده شود تا مانند

۲۲ بهمن چهلیمین سالروز قیامی بود که طومار سلطنت پهلوی را در هم پیچید. انقلاب ۱۳۵۷ و قیام ۲۲ بهمن به ویژه برای آشنایی نسل جوان امروز که با گذشت زمان، این انقلاب برای آنان دیگر به رویدادی در تاریخ ایران تبدیل شده، ضروری است. در این رابطه سؤال های بسیاری وجود دارند که لازم است پاسخ بگیرند.

چرا مردم ایران این چنین به شکلی گسترده و در حرکتی توده ای علیه رژیم سلطنتی شاه شوریدند و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ رخ داد؟ شرایط داخلی و جهانی حاکم بر آن دوران چه بود؟ چرا این انقلاب علیرغم اهداف عادلانه و انسانی که در دستور کار خود قرار داده بود به وسیله یک جریان ارتجاعی اسلامی مصادره شد؟ طبقه کارگر و نیروهای چپ و رادیکال جامعه در این حرکت چه نقشی ایفا کردند و سرانجام به چه سرنوشتی دچار شدند؟ چگونه ضد انقلاب اسلامی کاری را که رژیم شاه نتوانست به انجام برساند، تمام کرد و انقلاب ایران را مصادره و سپس به خون کشید؟ اینها و سئوالات دیگری از این قبیل موضوع نوشته زیر است.

ریشه های واقعی و تاریخی انقلاب ۱۳۵۷ را اساساً بایستی در تحولات دهه چهل خورشیدی در ایران و اصلاحاتی که در زمینه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی توسط رژیم شاه از بالا و تحت فشار قدرت های سرمایه داری به ویژه آمریکا هدایت گردید، جستجو نمود. آن اصلاحات نیروهای اجتماعی جدیدی را با انتظارات نوحاسته به صحنه کشاند، بدون آن که بخواهد و یا این که بتواند توقعات آنها را

شامل می شدند، تمام فرصت های مربوط به رقابت آزاد برای کسب قراردادهای بازرگانی و پیمانکاری های تجاری و اقتصادی را از چنگ سایر رقبای هم طبقه ای خود می ربودند. بدین ترتیب یک قشر سرمایه دار ناراضی هم سر برآورد. در نتیجه اصلاحات، همچنین یک قشر مرفه متوسط، امتیازاتی به دست آورد و یک طبقه متوسط گسترده که در حسرت کسب چنین امتیازاتی می سوخت و ناکامی خود را ناشی از تبعیضات رژیم می دانست، ظهور یافت. اصلاحات ارضی در سال های نخست به افزایش تولید کشاورزی منجر نگردید در نتیجه مایحتاج روزانه زندگی مردم مرتب گرانتر و بحران اقتصادی مزمنی به صورت گرانی، دامنگیر مردم ایران شده بود.

بدین ترتیب می بینیم که اصلاحات شاه نه تنها به تضادها و ناهمگونی های اجتماعی پایان نداد، بلکه به آن در مقیاس گسترده و عظیم در سطوح دیگر نیز دامن زد. جامعه ایران در همان دهه ۴۰ خورشیدی آستان انقلابی بود که می توانست بقایای مناسبات کهنه فئودالی را در همه سطوح اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دگرگون سازد. اصلاحات شاه آن انقلاب را برای مدتی نه چندان طولانی از دستور جامعه ایران خارج ساخت اما همزمان زمینه های بروز یک شرایط انقلابی دیگر را در بطن خود پروراند. ■

ظرفیت ها و قابلیت های مناسبی برای تبدیل به دژ ضد کمونیستی مشاهده می نمود، لذا مشاوران آمریکایی شاه و دربار همواره وی را به اتخاذ روش های منعطف و ملایم در قبال رهبران جریان مزبور ترغیب می کردند و شاه هم به توصیه آنان عمل می نمود. در چنین شرایطی، در حالی که آثار علی شریعتی در هزاران نسخه چاپ و در دسترس همگان قرار می گرفت و نیز مرکز فرهنگی حسینیه ارشاد در تهران با امکانات فراوان و چاپخانه مجهز عملاً در اختیار وی و همفکرانش قرار داشت و همچنین نشریه مکتب اسلام در قم، آزادانه چاپ و منتشر می شد، فعالین چپ فقط به دلیل به همراه داشتن یک جزوه مارکسیستی، می بایست رنج حبس های طویل المدت را تحمل می کردند.

در طول جنگ سرد همچون زمان حاضر، دولت آمریکا به عنوان سیاستی مشخص، می کوشید نه فقط دولت های متحد خود را از خطر سقوط حفظ کند، بلکه در همان حال همواره تلاش می ورزید نیم نگاهی

می داد. گرچه زنان آزادی های اجتماعی حداقلی را به دست آورده بودند، اما تأثیر مستقیم اصلاحات بر زندگی زنان بسیار محافظه کارانه و کم رنگ می نمود، رژیم شاه در این زمینه فاقد جسارت لازم برای تسری دامنه اصلاحات عمیق به حیطه نفوذ مذهب و قوانین منبعت از شریعت اسلام بود. بدین طریق شاه نتوانست در میان توده زنان ایرانی نیز از طریق اجرای اصلاحات مدنی، پایگاه محکمی به دست بیاورد.

در همین دوران درآمد نفت چهار برابر شد. این درآمد هنگفت به آهنگ رشد مناسبات سرمایه داری در ایران سرعت بخشید اما در ضمن به گسترش یک بوروکراسی بی در و پیکر نیز میدان داد که با عملکرد خود، روزمره به نارضایتی های عمومی دامن می زد. همچنین پا به پای افزایش درآمدهای سرشار نفتی، در حالی که انتظارات اقتصادی و اجتماعی مردم نیز فزونی می یافت، فاصله فقر و ثروت مدام عمیق تر می گردید.

درآمدهای نفتی به دولت امکان داد که کنترل بخش های کلیدی اقتصاد کشور را به دست بگیرد و خود به بزرگترین کارفرما تبدیل شود، در همین دوره فساد مالی نیز در دستگاه بوروکراسی دولتی نهادینه گردید. فساد دربار شاه گسترش یافت، سرمایه داران متعلق به زنجیره هزار فامیل که اطرافیان شاه و دربار را

درصد نیروی انسانی روستا را تشکیل می دادند، هرگز در چارچوب اجرای برنامه اصلاحات ارضی، زمینی دریافت نکردند، بنابراین سرخورده و ناراضی از نتایج اصلاحات دولتی، ناگزیر در حاشیه شهرها مسکن گزیدند و در حالی که از حداقل خدمات شهری بی بهره بودند، حلبی آبادها را بنا نهادند. بدین ترتیب مدام بر خیل حاشیه نشینان شهرهای بزرگ که در نهایت فقر و محرومیت بسر می بردند و رژیم شاه را مسبب وضعیت فلاکت بار خود می دانستند، افزوده می گردید.

در همین دوره و در پی اصلاحات رژیم شاه، دانشگاه ها نیز در حالی توسعه یافتند که از سویی سطح آموزش آکادمیک و فنی در آنها نازل و برخوردار از مدیریت عقب مانده ای بودند که قادر به پاسخگویی به آمال و افق های به تازگی گشوده شده در برابر خیل جوانان نبود و از سوی دیگر به دلیل حضور پلیسی رژیم در محیط های آموزشی و دانشگاهی هر نوع اعتراضی به شدت سرکوب می گردید. در تأثیر پذیری از چنین فضایی، دانشجو از لحظه ورود به دانشگاه ناراضی و معترض بود. بدین سان سرکوب خشن، سلب آزادی بیان، سانسور شدید و ممنوعیت هر نوع فعالیت سیاسی در دانشگاه و خارج آن، روشنفکران ناراضی را به عکس العمل های خشن در مقابل رژیم سوق

## نقش دولت آمریکا در به قدرت رسیدن ضد انقلاب اسلامی

سرتاسر ایران را فرا گرفت. در طول ماههای پائیز سال ۱۳۵۷ ناتوانی رژیم شاه در کنترل امواج انقلاب برای دولت آمریکا عیان گردیده بود. پس از بررسی های فراوان و مطالعه گزارش های روزمره سفرای آمریکا و انگلستان (سولیوان و پارسونز) در تهران، که اوضاع را از نزدیک زیر نظر داشتند، دولت آمریکا به این نتیجه رسید که پشتیبانی از شاه دیگر سودی در بر نخواهد داشت و ممکن است اوضاع را به نقطه غیرقابل برگشتی سوق دهد و چون افغانستان، ایران هم به دامن اتحاد شوروی فرو غلتد.

در این دوره دولت آمریکا به توانایی ملی گرایان لیبرال که در اپوزیسیون رژیم شاه جای داشتند، برای کنترل اوضاع اعتمادی نداشت. آمریکا و متحدین غربی اش به یک سنگربندی جدید در مقابل خطر خارج شدن ایران از حوزه کمربند امنیتی که پیش از این به دور اتحاد شوروی ایجاد کرده بودند، نیاز داشتند. دولت آمریکا از مدت ها قبل در موجودیت مادی و آراء و اندیشه های جریان اسلامی اپوزیسیون شاه،

در دوره ای که جامعه ایران گام به گام به یک شرایط انقلابی نزدیک می شد، سرمایه داری امپریالیستی به رهبری ایالات متحده آمریکا در اوج قدرت صنعتی و رونق اقتصادی بسر می برد و به گسترش بازارهای سرمایه نیاز حیاتی داشت. رقابت بین اتحاد شوروی و آمریکا محور سیاست بین المللی را به خود اختصاص می داد و بر سر تصاحب مناطق نفوذ یکدیگر، جنگ ها و کشمکش های فراوانی در گوشه و کنار جهان در جریان بود. آمریکا برای جلوگیری از گسترش نفوذ اتحاد شوروی به مناطق تحت نفوذ خود، به دولت های با ثبات در این مناطق احتیاج داشت. در اواخر دهه ۷۰ میلادی، کشور افغانستان پس از کودتایی که در آن روی داد، عملاً به منطقه نفوذ اتحاد شوروی تبدیل گردید. نگرانی در مورد ایران برای آمریکا بسیار جدی تر بود.

در چنین شرایطی توده های مردم در ایران، با امید به کسب آزادی و برخورداری از یک زندگی بهتر و انسانی علیه رژیم شاه شوریدند و امواج انقلاب به تدریج و در طول یک سال

هم به اپوزیسیون رژیم های مزبور داشته باشد و متحدین بالقوه و احتمالی آتی خود را در میان آنها جستجو نماید. مدارک و شواهد بسیاری وجود دارد که نشان دهنده تماس های آمریکا از طریق کانال های جانبی با افرادی است که بعدها هر کدام پست های مهم حکومت نوحاسته اسلامی را اشغال نمودند. به طور نمونه بعد از ورود خمینی به پاریس با وی نیز رسماً تماس گرفتند و قول و قرارهایی نیز منعقد شد. جالب آنکه دولت آمریکا بعد از سقوط دولت ظاهر شاه در افغانستان، نیز چنین سیاستی را تعقیب و روی مخالفان اسلامی رژیم کابل حساب باز نموده بود. سیل پول و سلاح های آمریکایی از طریق پاکستان، حرکت اسلامی در افغانستان را تقویت و سرانجام آن را به قدرت رساند.

در مورد مسئله ایران هم به این نتیجه رسیده بودند که جریان اسلامی به رهبری خمینی دارای ظرفیت های چشمگیری در راستای سنگربندی در مقابل نفوذ اتحاد شوروی می باشد. در دوره انقلاب ۵۷ در نظر آمریکا و دولت های سرمایه داری غرب، منافع اقتصادی به نسبت کنترل اوضاع سیاسی و مهار امواج انقلاب که نتایج آن غیرقابل پیش بینی می نمود، از درجه دوم اهمیت برخوردار بود. (گرچه مدارکی در دست است که نشان می دهد خمینی قبل از قبضه قدرت در ایران، درباره ادامه بی خلل جریان نفت به سوی غرب، تضمین های فراوان و قانع کننده ای به طرف های غربی داده بود).

در چنین اوضاع و احوالی، آمریکا در کنفرانس گوادلوپ با متحدین اروپایی خود راجع به

رژیم شاه و آینده ایران به رایزنی پرداخت (کارتز، اشمیت، کالاهان، ژیسکاردستن). آنان از سویی متفق القول به این نتیجه رسیدند که بیش از این لزومی برای ادامه حمایت از شاه و دربار وجود ندارد و از سوی دیگر تصمیم گرفتند که ملزومات مهار انقلاب را در اختیار جریان اسلامی قرار دهند. در حقیقت کنفرانس گوادلوپ سرنوشت رژیم شاه را تعیین و تلاش های کشورهای غربی را برای جایگزین ساختن خمینی به جای شاه هماهنگ نمود. بعد از اتخاذ تصمیمات فوق ارتش اعلام بیطرفی نمود و ماشین های تبلیغاتی غرب به نفع جریان اسلامی به کار افتادند.

آنها در آن هنگام به خوبی می دانستند که دولت شاهپور بختیار توانایی کنترل انقلاب و دفاع از منافع غرب در مقابل خطر نفوذ اتحاد شوروی را دارا نیست. دولت بختیار برای آنها تنها فرصتی بود تا از رهگذر آن مجال بیابند با جریان اسلامی به توافق برسند. آنها نگران بودند که دخالت بی موقع ارتش اوضاع را از کنترل خارج و ایران را به یک بی ثباتی دراز مدت دچار سازد، از نظر آنها چنین وضعیتی به منزله مقدمات فروغلتیدن ایران به دامن اتحاد شوروی محسوب می گردید. به همین دلیل، این ادعا که هدف سفر ژنرال هایزر به تهران را جلب حمایت ارتش از دولت بختیار معرفی می کند، قرین واقعیت نیست. در حقیقت هایزر را به عنوان یک ژنرال با سابقه که نفوذ زیادی بر فرماندهان بالای ارتش شاه داشت و در همان حال سیاستمدار کارآمدی نیز بود با هدف منع ارتش از هرگونه اقدام کودتاگرانه

و آماده سازی مسیر به قدرت رسیدن خمینی، راهی ایران نمودند. سران ارتش به شاه وفادار بودند و او بود که بختیار را منصوب کرده بود. بنابراین ارتش با بختیار مشکلی نداشت و فرمان پشتیبانی از بختیار را از شاه دریافت کرده بود. لیکن آمریکایی ها از اینکه بختیار خواهد رفت اطمینان خاطر داشتند، پس مسئله اساسی این بود که ارتش می بایستی راه را برای به قدرت رسیدن اسلامی ها هموار سازد تا آنها نیز بتوانند با به دست گرفتن قدرت سیاسی، امواج سرکش انقلاب را به کنترل درآورند.

این البته بخشی از استراتژی بود، بخش دیگر آن، قبولاندن خمینی به عنوان آلترناتیو وضع موجود سلطنتی به افکار عمومی مردم ایران بود. خمینی که ابتدا قرار بود بعد از تبعید از عراق در کویت و یا در سوریه مستقر شود، به توصیه مشاورانش تغییر مسیر داد و روانه پاریس گردید. پس از استقرار خمینی در نوفل لوشاتو، تمام دستگاههای تبلیغی غرب به ویژه سرویس های فارسی زبان آنها بر روی او متمرکز گردیدند. در حالی که نیروهای چپ در داخل کشور با حداقل امکانات، نسخه های پلی کپی شده اعلامیه های خود را در مقیاس محدودی توزیع می کردند، هر شب بخش فارسی رادیو بی. بی. سی، فرمان های خمینی را در سرتاسر ایران جار می زد. به دین ترتیب راه به قدرت رسیدن جریان اسلامی با تسهیلاتی که آمریکا و دیگر قدرتهای بزرگ برای آن فراهم کرده بودند، هموار گردید.



## علل اجتماعی و سیاسی، به قدرت رسیدن جریان اسلامی در انقلاب ۱۳۵۷ ایران

تشنه کسب قدرت بوده و هست یعنی جریان سیاسی - مذهبی شیعه. این گرایش همواره به صورت دولتی در سایه، در تاریخ یکصد ساله اخیر جامعه ایران حضور داشته است. بسیاری از امور روزمره مردم از طریق همین دولت و دادرسی گرفته تا ثبت ازدواج و طلاق در حوزه اختیارات این جریان قرار داشته اند. به طور خاص عواید حاصل از موقوفات، املاک و زمین های زراعی وسیعی که تحت کنترل جریان مزبور قرار داشت به انضمام شبکه جمع آوری وجوهات هنگفت مذهبی از پایین به بالا و صرف آن از بالا به پایین، امکان ایجاد شبکه تشکیلاتی گسترده و ثروتمندی را تحت کنترل مطلق مراجع تقلید شیعه فراهم می ساخت. به علاوه این جریان رهبران شناخته شده و سازمان های خاص خود را دارا

سوال رفته است. هر بار امکان تغییر در قدرت سیاسی با اتکا به نیروی مردم فراهم آمده و لیکن هر بار مبارزات مردم برای کسب آزادی و زندگی بهتر با شکست مواجه شده است. از اینرو مطالعه گرایش های اجتماعی و آرایش نیروهای سیاسی در هر کدام از این سه دوره، ما را در فهم عمیق تر جایگاه واقعی این شکست کمک می رساند.

در طول تاریخ یکصد ساله اخیر، به ویژه در سر فصل سه دوره بحرانی و پرتلاطم انقلاب مشروطیت (۱۲۸۵ - ۱۲۹۹)، دوره پس از سقوط دیکتاتوری بیست ساله رضا شاه و جنگ جهانی دوم (۱۳۲۰ - ۱۳۳۲) و سرانجام دوره انقلاب ضد سلطنتی (۱۳۵۷ - ۱۳۶۲) سه گرایش اجتماعی و سیاسی به همراه احزاب و گروههای متناظر آنها، کم و بیش به تفکیک قابل مشاهده است: نخستین گرایشی که به شدت

جدا از نقش آمریکا و دولت های غربی در به قدرت رسیدن خمینی و اطرافیانش، واقعیت این است که حرکت اسلامی یکی از گرایش های نیرومند موجود در جریان شکل گیری انقلاب ایران بود. این گرایش برخلاف گرایش های دیگر، رهبری داشت، نهادهای خود را داشت، پایه های فکری و نظری خود را داشت، گرایشی بود که در طی سالیان طولانی، از دوره پادشاهی صفویه، همچون دولتی در دولت، در جامعه ایران به حیات خود ادامه داده بود.

اگر نگاهی به تاریخ یکصد ساله اخیر ایران از انقلاب مشروطیت به این سو بیافکنیم، خواهیم دید که در یک قرن گذشته، جامعه ایران سه تحول برجسته و پراهمیت سیاسی را به خود دیده است. طی این تحولات هر بار جامعه ایران از یک مرحله بحرانی گذر کرده، پرورنده قدرت سیاسی باز شده و حاکمیت موجود زیر

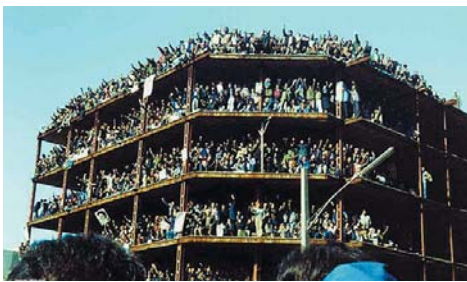


شوروی شدیداً لطمه می خورد، اما حضور خود را در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران همچنان حفظ نمود. در دوره انقلاب ۵۷ این جریان به دلیل تشنگی فکری، سیاسی و سازمانی، علیرغم زمینه های اجتماعی مساعدی که وجود داشت، نتوانست توازن قوای مناسبی را به نفع خود تثبیت کند و به دنبال آن به وسیله ارتجاع حاکم سرکوب گردید. شکست این جریان نتیجه ضعف پایه اجتماعی آن نبود، زیرا طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ با اعتصابات و حضور گسترده خود، کمر رژیم شاه را شکسته بود. شکست گرایش چپ قبل از هر چیز نتیجه سرکوب های وحشیانه سال های نخست پس از انقلاب بود.

به این ترتیب مشاهده می کنیم که جامعه ایران در طول یکصد سال اخیر، صحنه کشمکش این سه جریان با یکدیگر از سوی و با قدرت حاکم به منظور کسب قدرت سیاسی در متن بحران های سیاسی و اجتماعی از دیگر سو بوده است. در آخرین دور نبرد در انقلاب ۵۷ با توجه به شرایط و عواملی که به آن اشاره شد، جریان اسلامی توانست قدرت را قبضه کند.

مردم ایران در یک روند خود بخودی و در بستر شرایط عینی که قبلاً به آن اشاره شد، علیه رژیم شاه بسیج شده بودند، اما یک رهبری انقلابی و پیشرو برای هدایت این حرکت

شکل نگرفته بود. معمولاً در چنین شرایطی مردم بسیج شده به خانه هایشان بر نمی گردند، بلکه با توسل به اولین و سهل الوصول ترین بدیل به حرکت شان ادامه می دهند و البته این خمینی بود که چنین بدیلی را مقدم بر دیگران، برای توده ها مهیا ساخت. خمینی در روزهایی که انقلاب ایران فاقد یک استراتژی روشن بود، هدف واضح و مشخصی را در برابر مردم قرار داد و قاطعانه آن را پیگیری نمود، "سرنوینی رژیم شاه". خمینی به یمن موقعیت ویژه خود به مثابه یک مرجع تقلید و فعال سیاسی شیعه و با توجه به سوابقی که در مخالفت با شاه و نفوذی که به کمک نظریه پردازی های ضد غربی قشری از روشنفکران در جامعه ایران کسب کرده بود، در موقعیت کسی قرار گرفت که در دوره انقلاب ۵۷ و در شرایط فقدان آلترناتیوی دیگر، در راس جریان اسلامی هدف قابل تحقق را به توده های بسیج شده نشان دهد و سرانجام قدرت سیاسی را قبضه نماید.



با جریان اسلامی محدود بود.

دولتهای غربی در دوره انقلاب ۵۷، به توانایی لیبرالها در کنترل امواج انقلاب اعتماد نداشتند، به همین دلیل جریان مزبور در کسب حمایت از غرب در رقابت با جریان اسلامی سکوی دوم را احراز نمود. در این دوره، این جریان شانس برای کسب قدرت در متن شرایط انقلابی نداشت و تنها در صورتی می توانست به قدرت برسد که دستی از بیرون آن را به جلو براند.

گرایش سوم جریان چپ و سوسیالیست است. پیشینه تاریخی این جریان در ایران به



دوره ای بر می گردد که کارگران آذربایجان و استان های شمالی ایران، در جستجوی کار در تأسیسات نفت باکو راهی آن دیار گردیدند. آنان در آنجا با اندیشه های طبقاتی و انقلابی سوسیال دمکراتیک آشنا شدند. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، نقش برجسته ای در شکل یابی نطفه های اولیه آگاهی طبقاتی در میان کارگران مهاجر در تأسیسات نفت باکو داشت. این گرایش که در دوره انقلاب مشروطیت، متحد ثابت قدم جریان لیبرال و ملی گرا بود، با تشکیل حزب "اجتماعیون-عامیون" و سپس تأسیس نخستین حزب کمونیست ایران به سال ۱۲۹۹ خورشیدی، پا به عرصه مبارزات سیاسی نهاد و در سال های بعد علیرغم افت و خیزهایی که از سر گذارند، به یکی از جریان های مهم و دخیل در صحنه مبارزات سیاسی ایران تبدیل گشت. این جریان که برای چند دهه فضای فکری، سیاسی و فرهنگی روشنفکری جامعه ایران را تحت نفوذ خود داشت، به رغم آن که از بابت وابستگی حزب توده به سیاست خارجی اتحاد

بود. خاصه آن که شریعت اسلامی و تفسیرهایی که این یا آن مرجع تقلید از شریعت داشت، به مثابه پلاتفرم سیاسی - اجتماعی منسجم و آماده اجرا، در دسترس آنان بود. رابطه این جریان با قدرت حاکم همواره رابطه دو وجهی عشق و نفرت بوده است. بخش عمده این جریان در انقلاب مشروطیت، ابتدا به ناگزیر با انقلاب همراهی نمود، لیکن بعد از مدت کوتاهی که خود را با آرمان های آزادیخواهانه انقلاب مشروطیت بیگانه یافت، نخست مشروعیت خواه شد و سپس به کل انقلاب مشروطیت و آرمان های آن پشت کرد.

در دوره جنگ جهانی دوم و در دوره نخست وزیری محمد مصدق، باز هم شاهد حضور سیاسی این گرایش در صحنه کشمکش های اجتماعی و سیاسی ایران هستیم. این جریان گرچه در این دوره در حاشیه بود، اما به سهم خود به موج دمکراسی خواهی در ایران ضربه زد. همین جریان بود که در دوره انقلاب ۵۷

(دوره سوم) با امواج این انقلاب تحرک پیدا کرد و سرانجام با غلبه بر گرایش های دیگر و کنترل و سرکوب انقلاب، به قدرت رسید.

گرایش دوم، جریان ناسیونالیست - لیبرال غرب گراست. پیدایش و رشد این جریان به شگل گیری تدریجی مناسبات سرمایه داری در ایران، به سال

های نخست قرن بیستم بر می گردد. رهبران و تئوریسین های این جریان، روشنفکران تحصیلکرده ای بودند که فرهنگ مدرن زمانه خود را از اروپا به ایران منتقل نمودند. حضور اجتماعی این جریان را می توان در انقلاب مشروطیت دید. این گرایش در واپسین سال های دوره دوم (۱۳۳۲-۱۳۲۰) در هیأت دولت مصدق، پرچمدار ملی کردن نفت و استقلال سیاسی ایران بود. این جریان در دوره انقلاب ۵۷ در مقابل گرایش مذهبی سر تسلیم فرود آورد. ناتوانی جریان ناسیونالیست - لیبرال در ایفای نقش سیاسی موثر در انقلاب ۵۷ را اساساً بایستی در موقعیت طبقاتی آن جستجو کرد. اصلاحات شاه پایه اجتماعی رشد این جریان را تضعیف و آن را خلع سلاح نموده بود. آنان در تمام طول دوره حکومت شاه، نقشی بیش از یک منتقد بی آزار "اعلیحضرت" را ایفا نکردند. بخشی از این جریان که در اپوزیسیون شاه قرار داشت، قدرت بسیج مردمی خود را از دست داده بود، لذا توان عوام فریبی آن هم در مقایسه



## رژیم اسلامی چگونه توانست انقلاب را سرکوب کند؟

داده نمی شد. رژیم اسلامی نه فقط نیروها و فعالین سیاسی بلکه کل موجودیت جنبش های پیشرو اجتماعی را هدف گرفته بود. به عنوان "نعمت الهی" به استقبال جنگ با عراق رفتند تا کل فضای جامعه ایران را میلیتاریزه سازند. نه فقط "شورا پوراها" را نابود کردند، بلکه کارخانه ها تعطیل و کارگران را به میدان های جنگ گسیل داشتند. کارگران بیکار و معترض را در "اصفهان، بندر انزلی، تهران" و نقاط دیگر به گلوله بستند، نه فقط دفاتر گروه های سیاسی را از دانشگاهها برچیدند، بلکه دانشگاه را تعطیل و صورت مسئله جنبش دانشجویی را حذف نمودند. به "کردستان و ترکمن صحرا" لشکرکشی و در سایر نقاط هزاران نفر را در خیابان ها دستگیر و در سیاه چالها شکنجه و اعدام کردند. در آن شرایط حتی اگر نیروهای سیاسی مخالف که مورد تهاجم بودند، درایت آن را می داشتند که یک عقب نشینی آگاهانه را سازمان دهند، شاید می توانستند از شمار تلفات نیروهای خود کم سازند، اما متأسفانه از تغییر واقعیتی که در شرف تکوین بود، عاجز بودند. انقلاب مسیر شکست را می پیمود و در زیر ضربات پیاپی ضد انقلاب اسلامی، آخرین نفس های خود را می کشید.

بسیاری از کسانی که نمی خواستند کابوس شکست انقلاب را باور کنند، آن روزها نومیدانه و اراده گرایانه سر به دیوار می زدند و امروز به همراه سرزنش گذشته خود، خطاهای خود را غیر منصفانه به کل جامعه تعمیم می دهند و بذر نومیدی نسبت به انقلاب آتی را در اذهان می کارند. اجازه بدهید به رغم توضیحات فوق، پاسخ این سوال را که چرا توانستند انقلاب را شکست دهند میتوان چنین خلاصه کرد: رژیم اسلامی توان مادی و سازمانی واقعی برای به شکست کشاندن انقلاب را کسب کرده بود و با بی رحمی غیرقابل تصویری، آن را به کار گرفت.



فشرده ساخت، دستگاههای سرکوب دولتی را که از ناحیه قیام آسیب دیده بودند، به سرعت بازسازی نمود، تکامل داد و آماده تر و منسجم تر از رژیم شاه به جنگ انقلاب رفت، از طرف دیگر روند انقلاب در مقیاس اجتماعی سیر نزولی پیمود. حزب و یا جبهه نیرومند سوسیالیستی و با نفوذ توده ای در صحنه سیاسی ایران غایب بود، سازمان های سراسری و گسترده کارگری موجود نبودند و در طرف راست طیف نیروهای سیاسی، بورژوازی لیبرال صلاحیت تاریخی، اجتماعی و سیاسی خود را برای تبدیل شدن به بدیلی در برابر جریان اسلامی از دست داده بودند. بدون شک در این میان اشتباهات روشنفکران و نیروهای سیاسی هم واقعیتی انکارناپذیر است و در جای خود می تواند مورد بررسی بیشتر قرار گیرد. این که حزب توده و سازمان اکثریت به مجیز گوی جمهوری اسلامی بدل شدند و بدنامی ابدی را برای خود در سینه تاریخ سیاسی ایران ثبت کردند، این که حزب رنجبران در چهره خمینی و "بنی صدر"، سیمای رهبران ضد امپریالیست و ملی مطلوب خود را یافته بود و از این رهگذر چوب دیرفهمی خود را می خورد، این که لیبرال های جبهه ملی به ریزه خواری سفره حاکمیت اسلامی و به قول مهدی بازرگان به "حیات خفیف خائنانه" قانع و مرگ سیاسی تدریجی خود را پذیرا بودند؛ البته که همه اینها متأسفانه پدیده های واقعی بودند و به سهم خود به انقلاب ایران ضربه زدند، اما بایستی به تاکید توجه داشت که دلایل اساسی شکست انقلاب را نبایستی در رفتار و گفتار این نیروها و روشنفکران جستجو نمود. دیدگاه های منحط "جلال آل احمد و شریعتی" و مانند آنان، پیش از این کار خود را در بزک کردن چهره خمینی و جریان اسلامی وابسته به او، به نحو اکمل به انجام رسانده بودند. کار سرکوب و عقب راندن انقلاب از این حرف ها گذشته بود. ماشین جدید سرکوب به حرکت در آمده بود و دیگر به "روشنفکران" حتی فرصت "خطا کردن" هم

عوامفریبی های خمینی و پرده پوشی نیت واقعی اش از افکار عمومی جامعه، به او فرصت داد تا خود را برای سرکوب قطعی و نهایی انقلاب آماده سازد. ایجاد غلبان های کاذب به منظور تهییج افکار توده ها که نمونه برجسته آن اشغال سفارت آمریکا در تهران و ماجرای گروگانگیری ۴۴ روزه دیپلمات های آن و سردادن شعارهای ضد آمریکایی که به قصد آماده سازی مقدمات سرکوب خونین مبارزان راستین ضد امپریالیست طراحی گردیده بود، نمایش "مستضعف پناهی" و ساده زیستی شخصی، ایجاد توهم در زمینه توزیع عادلانه ثروت در میان توده های محروم، رفتن به استقبال جنگ با عراق برای حفظ جامعه در حالت بسیج و در تب و تاب دائمی، حمله به دانشگاهها و به تعطیل کشاندن آنها تحت عنوان "انقلاب فرهنگی"، نمونه هایی از عوامفریبی های خمینی را با هدف استراتژیک خاموش کردن شعله های انقلاب، نشان می دهد. بدین ترتیب خمینی به عنوان یک استراتژیست ضد انقلاب، فرصت یافت تا ضربات پیاپی خود را بر پیکر انقلاب نوپای ایران فرود آورد. رژیم اسلامی، انقلاب ایران را در صحنه های مختلف اجتماعی به شکست کشاند. جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و جنبش کردستان که در به زانو درآوردن رژیم شاه نقش تعیین کننده ای ایفا کرده بودند، یکی پس از دیگری آماج حملات وحشیانه و سازمان یافته رژیم نوخاسته اسلامی قرار گرفتند. تنها در عرصه جنبش کردستان بود که مقاومت به درازا کشید و هنوز هم ادامه دارد. جامعه ایران تا سالهای نخست دهه شصت، همچنان در جوش و خروش بود و انقلاب در جنگ و گریز با ضد انقلاب اسلامی به حیات خود ادامه می داد. با این وصف هنوز باید به این سوال پاسخ داد که: رژیم اسلامی چگونه توانست انقلاب را سرکوب کند؟

از فردای ۲۲ بهمن به این سو، از یک طرف جریان اسلامی صفوف خود را منسجم و

تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



کومه له

www.komalalah.org



حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت های حزب

کمونیست ایران

و کومه له دیدن کنید!

عباس منصوران

## ضرورت مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه سوسیال رفرمیسم

«برای آنکه این آگاهی کمونیستی در مقیاسی توده ای ایجاد شود و همچنین برای توفیق خود هدف، باید خود مردمان در مقیاسی عظیم تغییر کنند و این تغییر تنها با جنبشی عملی و انقلابی رخ می دهد. انقلاب نه تنها به این دلیل ضروری است که طبقه حاکم به هیچ شیوه دیگری ساقط نمی شود بلکه چون تنها در انقلاب است که طبقه سرنگون کننده می تواند خود را از نکتب انباشته شده ی گذشته رها سازد تا بتواند جامعه را بازسازی کند.» (مارکس، ایدئولوژی آلمانی ۱۸۴۶)

منافع هر یک از بخش های اجتماعی در گیر این جنبش اجتماعی، به سازمانیابی و به حزبیت طبقه. طبقه برای خود، تنها زمانی معنا می بخشد که این طبقه به موقعیت طبقاتی و نقش تاریخی و تاریخ ساز خود پی می برد. این خودآگاهی است که طبقه را رهایی بخش دیگر لایه های اجتماعی و زیر ستم مانند زنان، خلق ها و قوم هایی که از ستم ملی طبقاتی رنج می برند، و همه خیزشگران جنبش اجتماعی تبدیل می کند. برخلاف مفهوم کمونیستی طبقه برای خود ( و حذف این مفهوم) بینشی در «چپ» با ریشه تاریخی سوسیال رفرمیستی سالهای ۱۹۰۰ م در برابر شعار نان، کار، آزادی، خودگردانی شورایی در چپ ایرانی گرایش یافته که با ترجیح بند «چپ» و «جنبش اجتماعی» و «جامعه مدنی» مانند آن جی ا ه، برداشت مارکسی طبقه برای خود را مسخ کرده و خواهان ماندن طبقه در خود و ذوب شدن طبقه در جنبش های اجتماعی و نه حضور در جنبش طبقاتی هستند. این بینش باید طبقه کارگر را ناچیز و ناتوان نشان دهد، در خود اسیر بداند، درخور برای خود نشناسد. رفرمیسم طبقه کارگر را کاهش و تنزل می دهد (Reductionism) تا در دیگ دیگر لایه های اجتماعی که چیزی جز رفرم و ماندن در وضعیت موحود برای طبقه و برای نمایندگان سیاسی چنین بینشی؛ برای بهره مند شدن از «حقوق دمکراتیک» برای شرکت در اقتصاد و دولت، یعنی سهم شدن در «دمکراسی» سیاسی و اقتصادی طلب نمی کنند، ذوب و منحل می سازد. مانیفست حزب کمونیست اما دمکراسی را به دست گرفتن قدرت سیاسی سرمایه داران اعلام کرده است. تنها طبقه کارگر است که نمایندگی کل جنبش های اجتماعی، مصالح و منافع کل جنبش ها را به عهده دارد. کمونیست ها بنابر همین روند ماتریالیستی تاریخی است که از هر جنبش انقلابی برضد نظام اجتماعی و سیاسی و طبقاتی موجود پشتیبانی می کنند. کاربرد مفهوم جنبش در اینجا به معنای دگرگونی دیالکتیکی یعنی تغییر بنیادین در مناسبات استفاده شده است

طبقه کارگر با سرنگونی طبقه حاکم و کسب قدرت سیاسی یعنی چیرگی بر

تاریخ را به آخرین طبقه ی استثمارشونده ابلاغ کرد. برای رهایی نبروهای مولده از این بن بست، راهی جز دگرگونی شالوده ی اقتصادی بحران زای حاکم نیست. روبنای مربوطه و تمامی اشکال رنگارنگ ایدئولوژیک-سیاسی، فرهنگی، حقوقی و غیره نیز باید دگرگون شود. بنابراین وجود و آمادگی شرایط مادی و عنصرها و فاکتورهای لازم برای انقلاب در رابطه با مناسبات سرمایه داری، به دو نیروی بنیادین بستگی دارد: ۱- هستی یا نیروی مادی ۲- آگاهی برتائیده به ذهن. به بیان دیگر عینیت و ذهنیت طبقاتی که به طبقه، آگاهی طبقاتی و سازمانیافتگی طبقاتی باز می گردد. هستی مادی در بازتاب به لایه ی ادراکی مغز به صورت فلسفه ی رهایی پرولتاریا در ذهن بنیانگذاران فلسفه ماتریالیسم دیالکتیکی بازتاب یافت. به بیان دیگر، کمونیسم، در درازای تکامل روابط تولیدی و نیروهای مولده جهان بشریت، پرورانیده شده بود. بنابراین، جهان بینی انقلابی، به عنوان علم شرایط رهایی پرولتاریا، در این تکاملی تاریخی کشف شد. این فلسفه، سلاح مادی خویش را در طبقه ای یافت که دارای ویژگی تاریخی و طبقاتی بی مانندی است.

### طبقه برای خود

طبقه ای که می بایست خود را نفی کند و فلسفه را به حقیقت برساند. این طبقه می بایست، دارای چنان سرشتی باشد که نماینده همه لایه های حکومت شونده باشد. طبقه کارگر در آن هنگام که به سان طبقه تنها به ادامه تولید و بهره کشی تن می سپارد و این روند را یک روال گریز ناپذیر می پذیرد، طبقه ای در خود است. طبقه ای که وجود و بودن در این چارچوب را می پذیرد، و فروش نیروی کار خویش را برای زنده ماندن تنها راه زندگی و چاره ناپذیر می داند، طبقه ای در خود است. اما از نگاه کمونیسم، برای خود شدن طبقه کارگر، باز می گردد به نگرش کارگران، به سیاست گرایی، به آنچه در سوخت و ساز طبقه حاکم، حکومت، دولت، گروه بندی سیاسی و طبقاتی، ساختارهای طبقاتی، گرایش های درونی خود طبقه کارگر، جنبش های کارگری و اجتماعی،

این نوشتار به ماهیت رفرمیسم و آشتی ناپذیری تضاد این ایدئولوژی با فلسفه طبقه کارگر و ضرورت مبارزه با سوسیال رفرمیسم می پردازد.

### آشتی ناپذیری تضادها

سوسیال رفرمیست ها در درازای تاریخ جنبش کارگری و نیز اکنون در پوشش «چپ»، در تلاش لاپوشانی تضاد طبقاتی بوده و هستند. این گروه بندی سیاسی، آشتی طبقاتی را زیر پوشش ناتوانی کنونی طبقه کارگر و توانمندی «طبقه متوسط»، و بزرگنمایی «جنبش های اجتماعی» و عمدتاً کردن این خیزش ها و اعتراض ها و غیرکارگری نمایاندن آنها، به پوپولیسم دامن می زند و به صورت نیرویی بحران زا در برابر جنبش کارگری - سوسیالیستی قرار گرفته و می گیرند. در آلمان دهه ی ۱۸۶۰ به صورت لاسالیسم و سپس برنشتاینیسم و کائوتسکیسم و در روسیه به صورت منشویسم و در ایران به صورت حزب توده و اکثریت فدایی و طیف توده ای و ناسیونال بورژوازی منطقه ای و درپهنه ی جهانی به صورت سوسیال دمکراسی، همه گی جلوه هایی از این سامانه ی طبقاتی هستند.

مارکس و انگلس دو اندیشمند بزرگ بشریت، بنابراین درک ماتریالیستی، فلسفه هگل را نقد کردند که برخلاف بینش هگل، هستی انسان ها نه بوسیله ذهن آنان، بلکه برعکس، به دلیل هستی اجتماعی (کارکرد و مناسبات) آنها است که در ذهنشان بازتاب می یابد. در یک جامعه ی طبقاتی، دو وجه نیروهای مولده در مناسبات تولیدی در شرایط تاریخی مناسبی، به بار می نشینند و در تکاملی زاینده، سرانجام به نقطه ای فرا می رویند که دیگر، وحدت و سازش آنها نا ممکن شده و به تضاد می گراید. و این هنگامی است که روابط تولیدی و مناسبات مالکیت، سد کننده ی تکامل نیروهای مولده می شود. در این نقطه است که انقلاب اجتماعی غرش کنان نمودار می شود. به اینگونه، ذهنیت یا آگاهی انقلابی از وجود مادی نیروهای مادی انقلاب (طبقه انقلابی) بازتاب می یابد و در نیروهای انقلابی (در اینجا طبقه کارگر) به کنش و واکنش گرفته می شود. این کشف انقلابی، فرمان نهایی



در یک حزب کارگری و سوسیالیستی به پیش می‌برند. در واقع پراتیک آنان پنهان و نیمه پنهان با نقشه و بی نقشه، همان چیزهایی هستند که طبقات و اقشار اجتماعی پایگاهی آن گروه‌بندی‌ها، خود در حوزه های مادی فعالیت های اقتصادی و اجتماعی‌اشان (در زمین، روستا، ملت، کارگاه و شرکت کارفرمایی خویش و...) بدان‌ها پی برده و عمل می‌کنند و یا در جهت بدست آوردن آن‌ها تلاش می‌ورزند. عناصر این گرایش‌ها، چنین واکنش و نمایندگی‌ها را بسیار شبه غریزی و سرشت گونه و بنا قوانین دیالکتیک زیربنا و روبنا بازتاب می‌دهند. این گرایش‌ها در سازمان های سیاسی نیز عین کارفرما و مدیر شرکت و رئیس و بورکرات و سرکارگر عمل کرده و دگراندیشان درون سازمانی را سرکوب و حذف می‌کنند. اینان در نگرانی از منافع طبقاتی آن طبقات منتسب به خود، با سازماندهی نیروهای مدافع آن‌ها با جذب نیروهای خودی و حذف غیرخودی‌ها، خودغرض و ناآگاه و یا آگاهانه پشت نموده به طبقه خویش، سازمان سیاسی - ایدئولوژیک ویژه طبقات و اقشار مورد نظر را سازمان می‌دهند.

این نمایندگان حساس ترین بخش جماعت طبقاتی خویش به شمار آمده و به لحاظ برخوردار از آگاهی و شناخت نسبی به هرگونه، تغییر و جنب و جوش در جامعه و منافع طبقاتی خویش را با شاخک های حسی خود، سریعتر و همه جانبه تر از حتا گروه‌بندی‌های اجتماعی و پایه های طبقاتی خویش دریافت کرده و مورد ارزیابی قرار داده و واکنش‌های مناسب و ضرورت منشأ طبقاتی خویش را بروز می‌دهند.

این نمایندگان در چارچوب احزاب و محافل و گرایش‌ها، منافع اقتصادی و اجتماعی طبقات را در حوزه های ایدئولوژیک و سیاسی تئوریزه، مهندسی و بیان می‌دارند، و در عرصه های مبارزات طبقاتی در دفاع سوسیال رفرمیسم در ایران با پایگاه طبقاتی «طبقه متوسط» بالاترین لایه های خرده بورژوازی جدید، متحد جدایی ناپذیر و بالفعل بورژوازی است. این قشر اجتماعی در سازمان اجتماعی کار جایگاه بورژوازی را فرماندهی می‌کند و به عنوان فرماندهان سرمایه، کنترل انباشت و دوران تولید و بازتولید سرمایه را به عهده دارد. این قشر علیرغم تضاد نسبی با بورژوازی، برای همیشه در عصر امپریالیسم در خدمت بورژوازی بین‌المللی قرار گرفته و حیاتش به ادامه سیادت بورژوازی گره خورده است. نمایندگان سیاسی این قشر، این روزها در راهروهای سفارت خانه ها، رسانه های جهانی

عینیت بخشیدن به رهایی از خواری و استثمار و بندگی و دستیابی به شادی و فراغت و آرزوهای دیرینه‌ی بشر در درازای تاریخ بود را دشوارتر و خونبارتر می‌گردانید. رفرمیست‌ها اپورتونیست عمل می‌کنند، یعنی برنامه و تئوری را می‌پذیرند و خود را سرختر از سرخ‌ها نشان می‌دهند اما در عمل کار دیگر می‌کنند و زرد و آبی بر تن و جان دارند. کمونیست‌ها پراتیک را معیار شناخت می‌دانند و گفتارها و ادعاهای افراد و آنچه خود در باره خویش می‌گویند را ملاک شناخت نمی‌دانند. از دیگر سوی، خوشنامی و کشش سوسیالیسم در نبردهای رو به گسترش و سرانجام دهنده‌ی شدید طبقاتی بویژه در هنگامه‌ی برآمد مبارزات طبقاتی، شرکت بسیاری از دیگر لایه‌ها و طبقات جامعه را به خویش فرا می‌خواند. رفرمیست‌ها به سهم و بنا بر وابستگی‌ها و دلستگی‌های طبقاتی خویش و بسته به بار ایدئولوژیک-سیاسی پیرو و دگرسان شونده‌ی موجود، رنگارنگ و روانه می‌شوند. آنان در پراتیک و پروسه‌ای پیوسته به آن دلستگی‌ها و وابستگی‌های پیشین باز گردیده و حلقه‌های طبقاتی خویش را تقویت می‌بخشیده‌اند. تاریخ پیدایش کمونیسم، "برنشتین‌ها"، "کائوتسکی‌ها" و "خروشچف‌ها" و دیگر رویزونیست‌های ایرانی و بازگشته گان (مرتدها) به اردوی سرمایه را به عنوان نمونه، گواه می‌آورد.

از همان ابتدا، نمایندگان ایدئولوژیک طبقات و اقشار واپس‌گرا و رفرمیست که خواهان سهم و شرکتی در دمکراسی (اقتصاد و سیاست) حفظ و بقاء مالکیت خصوصی، سیستم بهره‌کشی و اسارت اکثریت افراد جامعه بدست اقلیت هستند، "سوسیالیسم" را کانون مناسبی یافتند که در آن سنگر گیرند. آنان به دلیل همان وابستگی‌های اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر مالکیت خصوصی - که حتا حزب و سازمان سیاسی و ارگانهای سازمانی و تشکیلاتی را ملک و دارایی خویش می‌پندارند - بنابر آرمانها و خواسته‌های طبقاتی همخوان با بر برداشت‌ها، تفسیرها و انتظارات طبقاتی خویش، همان پایگاه و خاستگاهی را در عمل و پراتیک نمایندگی کرده و در جهت پیشبرد و رسیدن به آرمان‌ها و خواست‌های طبقاتی، به پیش می‌برند که همان طبقه اجتماعی، دهقان و کارفرما و کارگاه دار و دکاندار و مستغلاتچی. آنان تبیین وابستگی طبقاتی اشان را به طبقه و قشر خاصی که در آن جامعه مادیت و هویت دارند، آشکار ساخته و می‌سازند. رفرمیست‌ها، انتظارات و آرمان‌های مزبور را در اشکال تئوری‌ها و نظرات و منشورهایی که بوسیله‌ی یک حزب و سازمان، و یا در پوشش گرایش‌های عریان و یا پوشیده

دمکراسی، هیچ طبقه و لایه اجتماعی و فرد و طبیعت را مورد بهره‌کشی قرار نمی‌دهد و بساط بهره‌کشی انسان از انسان و طبیعت را محو می‌سازد. تا کنون در تاریخ و هستی روی زمین، هیچ طبقه‌ای جز طبقه کارگر دارای چنین ویژگی‌هایی نبوده است. این یک کشف فلسفی ذهنی و ایده‌ی الیستی و اراده‌گرایانه نبود. این شناخت، زمان و مناسبات خود را می‌طلبد، همانند کشف نیوتون (نیروی گرانش-چاذبه) و گالیله (چرخش زمین و ماه به گرد خویش و خورشید) و کشف داروین (تکامل جانداران) که تنها در یک زمان ویژه و تکامل تاریخی و علمی و مناسباتی می‌توانست دانشمندان و کاشفین خود را بیافریند و بیابد، فلسفه ماتریالیستی، طبقه کارگر را یافت. و این طبقه سلاح معنوی خویش را در این فلسفه کشف کرد. این فلسفه به گفته مارکس از آن جهت منطقی بود که متعلق به طبقه‌ی بالنده بود، و از آن جهت بالنده بود که از آن پرولتاریا بود. بنا به این منطق، کمونیسم سلاح مادی طبقه‌ای گردید تا تمامی ستمکشان را به دست خود آنان، از بند خواری و بهره‌کشی رها ساخته و تنها این طبقه است که قادر به پایان دهی حکومت بهره‌کشان و نظام طبقاتی و محو طبقات است. فلسفه پرولتاریایی، خود به عنوان دینامیسمی پویا در ذهن رهبران طبقه کارگر و پیشروان این طبقه، بصورت نیرویی مادی پا به سپهر هستی نهاد. این فلسفه دگرگون ساز، تمامی سلاح‌ها و نیازهای نیرومند شناخت دگرگونی تضادهای جوامع طبقاتی را به شیوه انقلابی در اختیار دارد که بایستی از قوه به پویایی و فعلیت درآید. طبقه کارگر، تنها به وسیله‌ی آگاهی طبقاتی و سازمانیافتگی، قادر خواهد بود، جامعه و زن و مرد و ملیت و اقوام و طبیعت کالا شده و زیر ستم سرمایه داران را از ننگ استثمار و اسارت طبقاتی و حکومتی برهاند.

## رفرمیسم در پوشش سوسیالیسم

شناخت کمونیستی در تکامل و دگرگونی، جهش، بازتاب و واکنش‌ها، با برخورداری از نیروی مادی جامعه‌ی نوین، توانمند و سازنده، آنچنان در پهنه‌ی دنیای انسان‌ها، حاکمیت یافت که نیروهای واپسگرا، محافظین ستم طبقاتی، مدافعین و کارگزاران و نمایندگان ایدئولوژیک و سیاسی بهره‌کشان، به قصد تخریب از درون، مناسبترین و آسانترین و سراسرترین راه را با استتار خویش در پوشش "سوسیالیسم" یافتند. راهی که هرچند آنانرا هرگز به هدف نمی‌رسانید، اما راه و شرایط رسیدن پرولتاریا به اهداف انقلاب، که همانا به نتیجه رسانیدن و

فرشید شکری

## محیط‌های کار قتلگاه کارگران

روز یکشنبه چهاردهم بهمن ماه ۱۳۹۷ شمسی، هفت کارگر نوجوان و جوان پانزده تا بیست و پنج ساله به سبب آتش سوزی در یک کارگاه تولید ساعت در "شهرک صنعتی" واقع در استان تهران، به شدت مجروح شدند. در تاریخ شانزدهم بهمن، به علت ریزش دیوار یک ساختمان مسکونی در حال ساخت، چهار کارگر ساختمانی مصدوم، و به بیمارستان انتقال یافتند. روز چهارشنبه هفدهم بهمن، در پی وقوع دو حادثه ی جداگانه در حین کارکردن در کلان شهر تهران و شهرستان دزفول، یک کارگر جان خود را از دست داد، و دو کارگر دیگر زخمی شدند. در همین مدت کارگری بیست و دو ساله به نام "محمد رضا صادقیان" بر اثر سقوط در دستگاه خردکن در " معدن طلای " شهرستان قروه جان باخت.

بر اساس تحقیقات بعمل آمده در زمینه ی "رعایت مسائل ایمنی کار"، ایران در میان کشورهای جهان رتبه ی یکصد و دوم را به خود اختصاص داده که این رتبه ی بسیار پایینی محسوب می شود. (۳) در مراکز کار و تولید ایران، « سطح استانداردهای ایمنی» فوق العاده نازل است و هر لحظه خطر مرگ، مصدومیت، و ابتلاء به انواع بیماری های مهلک و صعب العلاج، جان و زندگی میلیون ها کارگر را تهدید می کند. اتفاقات و بیماری های مربوط به محیط های کار پس از تصادفات رانندگی یکی از عوامل اصلی مرگ و میر در ایران بشمار می روند. معهداً مراجع و نهادهای رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی یک ذره به لزوم تهیه ی ابزار ایمنی و تأمین شرایط امن از جانب کارفرمایان، اهمیت نمی دهند. هر زمان هم حادثه ایی در محل کاری رخ داده است، " اداره ی کار" و نیز " دستگاه قضایی" رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، صاحبکار و کارفرما را به منظور خلاص شدن از پرداخت غرامت به خانواده ی کارگر متوفی و یا مصدوم، از اهمال و کوتاهی در تأمین شرایط امن در محل کار تبرئه کرده، و در نهایت رذالت و پستی کارگر آسیب دیده را مقصر جلوه داده اند! به عبارت دیگر تا جایی که برای آنان مقدور باشد، سعی دارند رخدادها و حوادث گوناگون در کارگاه ها، کارخانه ها و سایر مراکز کارگری را به " سهل انگاری و بی احتیاطی " کارگران ربط دهند. این در حالی است که، در قوانین تدوین شده ی رژیم آمده: « حسب ماده ی ۹۵ قانون کار مسئولیت اجرای مقررات و ضوابط فنی و بهداشت کار بر عهده ی کارفرما یا مسئولین واحدهای موضوع ذکر شده در ماده ی ۸۵ این قانون خواهد بود. هر گاه بر اثر عدم رعایت مقررات مذکور از سوی کارفرما یا مسئولین واحد، حادثه ایی رخ دهد، شخص کارفرما یا مسئول مذکور از نظر کیفری و حقوقی و نیز مجازات های مندرج در این قانون مسئول است.» (۴)

تردید نیست، سود پرستی، حرص و آز، و زیاده طلبی کارفرمایان اجازه نمی دهند تا محیط های کار ایمن برای کارگران تعبیه و آماده گردد. کارفرمایان به هیچوجه حاضر نیستند بخشی از «ارزش اضافه» و « سودی» را که محصول کار و زحمت شبانه روزی کارگران می باشد به آموزش کارگران

بازرس قانون کارگران ساختمانی سراسر کشور در ارتباط با سوانح محل های کار گفته است: «پنجاه درصد حوادث منجر به فوت در بخش " ساختمان" است.» (۲) این سخنان گواه بر این است که، کارگران ساختمانی بیشتر از سایر بخش های طبقه ی کارگر قربانی سود پرستی سرمایه داران و کارفرمایان می شوند.

اگر چه همه ساله در اغلب جوامع سرمایه داری و اتحادیه اروپا و... ردیف شده اند و با قصاب های ملل عکس افتخاری می گیرند و پنهانی هم پیمانان و شرکای بازتولید خویش در محافل و عناصر و گرایش هایی در سازمان های سیاسی طبقه کارگر عضوگیری و فرموله می سازند. اینان «براندازی» دولت اسلامی را هدف دارند تا حفظ مناسبات را به نیابت باشند. ما سرنگونی انقلابی، یعنی سرنگونی حاکمیت سیاسی طبقه و مناسبات حاکم را در انقلاب کارگری یک ضرورت فوری و بی درنگ می دانیم. آنان در برابر ما به نیرنگ و به سان تنکوکرات ها و مهندسین سرمایه خود را وظیفه مند می دانند. از این روی، در ایران، امروز بیش از هر زمان دیگر، گرایش سوسیال رفرمیستی ایران به دلیل گسترش رو به اعتلاء مبارزه طبقاتی عمدگی و تهدید کننده می یابد؛ یک خطر و تهدید جدی است. جنبش کارگری در ایران بیش از هر زمان دیگر به سازمانیابی مستقل، انقلابی و نوین خویش، به تئوری و رهبری انقلابی، مناسبات و سبک کار کمونیستی و به تاکتیک و استراتژی کمونیستی نیاز فوری و دیسپلین انقلابی دارد. تضعیف حزب طبقه کارگر و هرسا زمان و نهاد و فعال کارگری سوسیالیستی هدف رفرمیست هاست. برای برون رفت از بحران هژمونیک کنونی، جنبش کمونیستی و کارگری، بیش از هر زمان دیگر نیاز به آگاهی طبقاتی، پرنسیپ های انقلابی و در اساس نیاز به پیشبرد اتحاد تئوری - پراتیک انقلابی، اتحاد عمل پایدار سوسیالیستی، شرکت در میدان مبارزه طبقاتی و اجتماعی، بازسازی سازمان های کمونیستی و پالایش پرولتاری آن ها، تحکیم و استوار سازی مناسبات، استقلال طبقاتی، سبک کار، منش کمونیستی و پرنسیپ های حزبی - کمونیستی در آنها، بازسازی اعتماد و اعتبارهای تاریخی و طبقاتی درون و بیرونی دارد. ۵ فوریه ۲۰۱۹-۲۰۲۰

این گزارش می افزاید: « در این ده سال بیشترین تلفات حوادث کار در استان های تهران با سه هزار و ۳۷۱، اصفهان با یک هزار و ۳۸۳ و خراسان رضوی با ۸۸۰ نفر بوده که در مجموع ۵ هزار و ۶۳۴ نفر از تلفات را در برمی گیرد.» (۱)

بازرس قانون کارگران ساختمانی سراسر کشور در ارتباط با سوانح محل های کار گفته است: «پنجاه درصد حوادث منجر به فوت در بخش " ساختمان" است.» (۲) این سخنان گواه بر این است که، کارگران ساختمانی بیشتر از سایر بخش های طبقه ی کارگر قربانی سود پرستی سرمایه داران و کارفرمایان می شوند.

اگر چه همه ساله در اغلب جوامع سرمایه داری

سرمایه، دیپلماسی، و سفارت خانه های آمریکا و اتحادیه اروپا و... ردیف شده اند و با قصاب های ملل عکس افتخاری می گیرند و پنهانی هم پیمانان و شرکای بازتولید خویش در محافل و عناصر و گرایش هایی در سازمان های سیاسی طبقه کارگر عضوگیری و فرموله می سازند. اینان «براندازی» دولت اسلامی را هدف دارند تا حفظ مناسبات را به نیابت باشند. ما سرنگونی انقلابی، یعنی سرنگونی حاکمیت سیاسی طبقه و مناسبات حاکم را در انقلاب کارگری یک ضرورت فوری و بی درنگ می دانیم. آنان در برابر ما به نیرنگ و به سان تنکوکرات ها و مهندسین سرمایه خود را وظیفه مند می دانند. از این روی، در ایران، امروز بیش از هر زمان دیگر، گرایش سوسیال رفرمیستی ایران به دلیل گسترش رو به اعتلاء مبارزه طبقاتی عمدگی و تهدید کننده می یابد؛ یک خطر و تهدید جدی است. جنبش کارگری در ایران بیش از هر زمان دیگر به سازمانیابی مستقل، انقلابی و نوین خویش، به تئوری و رهبری انقلابی، مناسبات و سبک کار کمونیستی و به تاکتیک و استراتژی کمونیستی نیاز فوری و دیسپلین انقلابی دارد. تضعیف حزب طبقه کارگر و هرسا زمان و نهاد و فعال کارگری سوسیالیستی هدف رفرمیست هاست. برای برون رفت از بحران هژمونیک کنونی، جنبش کمونیستی و کارگری، بیش از هر زمان دیگر نیاز به آگاهی طبقاتی، پرنسیپ های انقلابی و در اساس نیاز به پیشبرد اتحاد تئوری - پراتیک انقلابی، اتحاد عمل پایدار سوسیالیستی، شرکت در میدان مبارزه طبقاتی و اجتماعی، بازسازی سازمان های کمونیستی و پالایش پرولتاری آن ها، تحکیم و استوار سازی مناسبات، استقلال طبقاتی، سبک کار، منش کمونیستی و پرنسیپ های حزبی - کمونیستی در آنها، بازسازی اعتماد و اعتبارهای تاریخی و طبقاتی درون و بیرونی دارد. ۵ فوریه ۲۰۱۹-۲۰۲۰

نصرت تیمورزاده

## سرنوشت ونزوئلا چگونه رقم خواهد خورد!



قرار بود این مردم که بحران اقتصادی موجود، زندگی آنان را در آستانه نابودی قرار داده است، برای نجات خویش مجدداً به دامن به اصطلاح پرمحبت برادر بزرگ باز می‌گشتند که به آنها قول رونق اقتصادی و آزادی و دموکراسی میداد. هر چند که این تصویر کاذبی از وضعیت بحرانی ونزوئلاست، ولی واقعیت این است که بخشی از مردم در کنار گوایدو رهبر اپوزیسیون و بخشی در کنار مادورو رئیس جمهور قرار گرفته اند. بخش بزرگی از این مردم که به سوی این یا آن قطب کشیده شده اند، فارغ از اینکه به این امر واقف باشند یا نه قربانیان واقعی این جدال خواهند بود. کافی است نظری به عناصر تشکیل دهنده و حامیان این طیفها بیفکنیم تا جوهر واقعی این جدال روشن شود. در یکسو رهبر اپوزیسیونی قرار دارد که به پشتوانه امکانات مالی و تبلیغاتی گسترده مدیای دول امپریالیستی غرب و بویژه آمریکا و ظاهراً در اعتراض به فقر و فلاکت مردم در صحنه ظاهر شده است و در سوی دیگر دولتی که در ظهور این فقر و فلاکت سهم بزرگی دارد. گوایدو این چهره تا چند ماه پیش ناشناس که در واشنگتن تحصیل کرده و دستکم از سال ۲۰۰۷ با سازمان سیا در ارتباط بوده و تحت تعلیم آنان قرار داشته است، قبلها با جریانات فاشیستی ونزوئلا در رفت و آمد بوده و پیوندی فشرده با الیگارش‌های مالی و بخصوص الیگارش نفتی در آمریکا و ونزوئلا داشته است. همان الیگارش‌هایی که بیست سال پیش در جریان انقلاب چاوز از صحنه رانده شدند و اکنون هزینه فعالیت‌های او را تأمین میکنند. او در ماه دسامبر که هنوز چندان شناخته شده نبود بطور مخفیانه از مزر ونزوئلا - کلمبیا عبور کرده و ابتداء به برزیل، جائیکه "بولسورانو"، فاشیستی از نوع ترامپ به قدرت رسیده بود سپس به آمریکا سفر میکند. در این دیدار "پنس" معاون ترامپ به او قول همه گونه پشتیبانی را میدهد. در این سفر است که طرح فعالیت اپوزیسیون با آغاز دور دوم ریاست جمهوری مادورو ریخته می‌شود. چند روز بعد از این دیدار است که

اکنون بعد از گذشت ماهها از آغاز بحران ونزوئلا آشکارا میتوان گفت که این بحران تنها یک بحران سیاسی در بالا در قامت جدال دولت و اپوزیسیون نبوده و بسیاری از داده ها دورنمای یک جنگ داخلی و گسیختن تمام شیرازه جامعه و حتی تبدیل شدن به یک بحران قاره ای و جهانی را نشان میدهند.

کودتا، ضد کودتا، جنگ داخلی، تهاجم نظامی، همه این کلمات بیان اوضاعی هستند که اکنون در ونزوئلا حاکم است. همه قطبهای قدرتمند جهانی و همه نیروهائی که در دو قطب بندی موجود در ونزوئلا در این یا آن جانب قرار گرفته اند، ورود خود به صحنه رویارویی را اعلام کرده اند. تحولات وجدالی که از هفته های پیش آغاز گشته بودند، روز بیست سوم ژانویه، سوم بهمن، شتاب بیشتری گرفتند. در این روز "گوایدو" رئیس پارلمانی که توسط رئیس جمهور "مادورو" منحل شده و اکنون هفته ها بود که در قامت رهبر اپوزیسیون ظاهر گشته بود، خود را رئیس جمهور دولت موقت نامید. دولت آمریکا بلافاصله او را به رسمیت شناخته و دولت مادورو را غیر مشروع اعلام نمود. از روزهای قبل معلوم بود که چنین سناریویی در حال تکوین است. کلمبیا و برزیل اولین کشورهایی بودند که به دنبال آمریکا روان گشتند. دولتهای فرانسه، آلمان، انگلستان و اسپانیا با تعیین مهلت هشت روزه برای مادورو جهت برگزاری انتخابات در کنار آمریکا قرار گرفتند. از این لحظه تمام مدیائی که در خدمت منافع اقتصادی و نظامی این بلوک بودند، به حرکت درآمدند. تصاویر مردمی که در پشت گوایدو رهبر اپوزیسیون و اکنون "رئیس جمهور" موقت صف کشیده و با چاشنی فروشگاههای خالی و صف های طولانی مردم برای تهیه آذوقه مزین گشته بودند، باید نه تنها افکار عمومی جهان بلکه مهمتر از همه افکار خود مردم ونزوئلا را مهندسی میکردند. تصاویری که از ونزوئلا در مدیای غربی انعکاس پیدا میکند باید زمینه را برای دخالت امپریالیستها و جایگزینی رژیم فراهم کند. این بار

و ایمن سازی کارگاه ها و کارخانه هایشان اختصاص دهند. بکرات صحبت از آن شده که کارفرمایان با هزار دوز و کلک در همکاری بی دریغ بازرسان وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی "از ایمن سازی محیط های کار و تولید، فرار کرده اند. بی توجهی نهادها و سازمان های مربوطه ی رژیم بورژوا - اسلامی نیز در حقیقت سیاستی است در خدمت حفظ منافع سرمایه داران هر دو بخش خصوصی و دولتی.

واقعیت این است، سرمایه داران و دولت اشان از بابت اینکه کارگران یکی بعد از دیگری معلول، و یا از بین بروند، کک اشان نمی گزد، زیرا با توجه به وجود ارتش میلیونی بیکاران، به سهولت می توانند کارگران بیکار و متقاضی کار را بجای کارگران آسیب دیده و متوفی با همان شرایط شاق و طاقت فرسا استخدام کنند.

فقدان شرایط امن و حوادث ناشی از کار همانند افزایش ساعات کار، به تعویق انداختن دستمزدها، ارزان نگهداشتن نیروی کار، رواج قراردادهای بردگی آور، تسهیل زمینه های اخراج و بیکار سازی های وسیع، و تحمیل کلیه ی بی حقوقی های موجود به کارگران، معضل و مشکل عمده ایی برای طبقه ی کارگر ایران است. با این وجود، تا موقعی که رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری از طریق انقلاب کارگران و توده های تهیدست جامعه سرنگون و به زیر کشیده می شوند، نه تنها کارگران اعتراض به بی توجهی و شانه بالا انداختن سرمایه داران و دولت اشان در فراهم کردن محیط های امن و بهداشتی، دست نخواهند شست، بلکه به بیکارهایشان جهت دستیابی به کلیه ی خواست ها و مطالبات مطروحه، ادامه خواهند.

### منابع:

- ۱ - سایت سازمان پزشکی قانونی کشور
- ۲ - خبرگزاری کار ایران
- ۳ - خبرگزاری هرانا
- ۴ - سایت وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی - اداره ی کل بازرسی کار

بیست و دوم بهمن ۱۳۹۷

➔ آمریکا با کشورهای "لیما" - که ترکیبی از چهارده کشور آمریکای مرکزی و جنوبی است که در ارتباط با بحران ونزوئلا در سال ۲۰۱۷ بوجود آمده و هدف خود را اعاده دمکراسی؟! در ونزوئلا اعلام کردند. - به توافق میرسند که دوره دوم ریاست جمهوری مادورو را به رسمیت نشناسند. و به این ترتیب گوایدو در دل یک شرایط بحرانی توسط آمریکا به صحنه سیاسی جامعه کشانده میشود.

در استراتژی "آمریکا اول" ترامپ، چنگ انداختن مجدد به کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی جایگاه مهمی دارد. جائیکه سالیان طولانی حیات خلوت آمریکا محسوب میشد و در سالهای اخیر به یمن به قدرت رسیدن جریانات چپگرا، به درجه بالائی خود را از زیر این سلطه رهانیده بودند. این دیگر فقط کوبا نبود که در دل حیات خلوت آمریکا سر برآورده بود، از نیکاراگوئه تا برزیل، از ونزوئلا تا بولیوی، و حتی در اوروگوئه و مکزیک دوره ای عقربه ها به گونه ای دیگر میچرخیدند. صحبت از "کوبای سوسیالیستی"، صحبت از "انقلاب بولیواری" و صحبت از "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" بود.

برای آمریکا نه فقط ونزوئلا که "دیکتاتورهای سه گانه" مطرح است. داده ها نشان میدهند که آمریکا از دو سال پیش برای سرنگونی مادورو شروع به کار کرده است. ترامپ چهار هفته بعد از ورودش به کاخ سفید همسر رهبر بازداشت شده اپوزیسیون در ونزوئلا - لویز - را به کاخ سفید دعوت کرده و خواستار آزادی "لویز" شد. ترامپ در اولین ماه حکومتش و در اولین قرارهای حکومتی معاون رئیس جمهور ونزوئلا را در لیست تحریم های خود قرار داد. اکنون تعداد کسانی که در این لیست قرار گرفته اند، افزون بر شصت و پنج نفرند که از جمله شامل "مادورو" هم میشود. آنها نه تنها اجازه ورود به آمریکا را ندارند بلکه حسابهای بانکی آنها نیز مصادره شده است. تحریم های اقتصادی و مالی ونزوئلا سبب گردیده اند که ونزوئلا هیچگونه دسترسی ای به بازار مالی آمریکا و دلار نداشته باشد. بولتون مشاور امنیتی ترامپ در جریان تبلیغات انتخابات کنگره در ماه نوامبر طرح کرده بود که دوران ماماشات با "دیکتاتورهای سه گانه" در کنار سواحل ما به پایان رسیده است و این در واقع اعلان یک دکترین جدید در آمریکای لاتین بود. و از این زاویه میتوان گفت که ساقط کردن مادورو اولین گام برای عملی کردن این دکترین جدید است. بولتون در جواب به این سؤال که پس چرا با دیکتاتورها

در سایر کشورهای جهان برخوردی اینگونه انجام نمیگیرد میگوید تفاوت در این است که این سه تا کشور در قاره آمریکا قرار گرفته اند. این سیاست بازگشت به همان دکترین "مونرو" است، رئیس جمهوری که حاکمیت در قاره دوگانه را از آن ایالت متحده آمریکا دانسته و از این رهگذر خواهان عقب راندن کلونیالیستهای اروپائی در قرن نوزدهم از آمریکا بود.

به قدرت رسیدن دولتهای چپگرا در تعدادی از کشورهای این قاره همزمان رقیبان آمریکا را برای ورود به صحنه ترغیب میکرد. همین رقیبان اکنون در جدال موجود در کنار مادورو قرار گرفته اند. اگر آمریکا در اوکراین به جنگ روسیه میروید و یا در حوزه پاسیفیک چین را به مصاف میطلبد، چرا روسیه و چین در بغل گوش آمریکا در مقابل او صف آرایی نکنند؟ اگر نیروهای درجه دومی نظیر برزیل و کلمبیا از همان ابتدا در کنار گوایدو قرار گرفتند، در مقابل دولتهائی نظیر جمهوری اسلامی و ترکیه از مادورو پشتیبانی نمودند. همان پراگماتیسمی که چاوز رهبر "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" را علیرغم سیاستهای مترقیانه او در حمایت از اقشار تحتانی جامعه و علیرغم جوهر به غایت ارتجاعی رژیم برآمده از انقلاب مردم در ایران، هفت بار به آستانبوسی رژیم به اصطلاح "ضد امپریالیستی" جمهوری اسلامی کشاند، همان پراگماتیسمی که چاوز را مجبور کرد که هنوز چند هفته ای از تقلب باند خامنه ای در مضحکه "انتخاباتی" سال هشتاد و هشت نگذشته بود که احمدی نژاد را به ونزوئلا دعوت کرده و خواستار آن شود که "دنیا باید به ایران، به پیروزی احمدی نژاد احترام بگذارد"، همان پراگماتیسم اکنون جمهوری اسلامی را در دفاع از مادورو به میدان آورده است. اگر آمریکا در خاورمیانه همه روزه موانع جدیدی برای بلند پروازیهای رژیم بوجود میآورد، در اینصورت چرا اینها در ونزوئلا موی دماغ آمریکا نشوند؟ برای آمریکا همین دولت نیم بند و ظاهرا چپگرای مادورو قابل تحمل نبوده و بعد از سالها محاصره اقتصادی و به گرسنگی کشاندن مردم، اکنون لحظه دخالت آشکار برای سرنگون کردن دولت مادورو فرا رسیده است. همانتهائی که یکی از عوامل اصلی به فقر کشانده شدن مردم ونزوئلا هستند، اکنون بشیرمانه وعده زندگی بهتر به این مردم میدهند. ترامپ پنهان نمیکند که میخواهد از طریق به قدرت رساندن گوایدو منابع عظیم نفت و گاز ونزوئلا را در اختیار بگیرد. ونزوئلا دارنده بزرگترین ذخایر نفتی جهان، بیشترین ذخیره طلا و بزرگترین صادر کننده نفت به آمریکاست. ذخایر گازی این

کشور مقام هشتم را در جهان دارد. آن چیزی را که آمریکا میخواهد جایگزین مادورو کند بسیار افسار گسیخته تر از سیاستهای دولت مادورو به زندگی و معیشت مردم حمله خواهد برد. آنچه را که اپوزیسیون وعده میدهد، پیروی کامل از سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است. همان سیاستهایی که در تمام جهان نتایج فلاکت باری برای کارگران و توده های مردم بوجود آورده است. پروژه آمریکا برای ونزوئلا خصوصی کردن نفت و گاز و تولیدات معدنی دیگر از جمله طلاست. آنها آشکارا از این سیاست صحبت میکنند. بولتون مشاور امنیتی ترامپ در مصاحبه با خبرگزاری "فوکس بیزنس" بعد از به رسمیت شناختن گوایدو به عنوان رئیس دولت دوره انتقالی اعلام کرد که ما در حال گفتگو با مهمترین شرکتهای آمریکائی برای تولید نفت ونزوئلا هستیم. زمان چندانی لازم نبود که گوایدو اعلام کند که به محض رسیدن به قدرت ساختار شرکت نفت ونزوئلا را که دولتی است، خصوصی خواهد نمود تا انحصارات بزرگ نفتی دسترسی به ذخایر نفتی ونزوئلا پیدا کنند. البته نباید فراموش کرد که قانون اساسی ونزوئلا این اجازه را نمیدهد و اینجا دیگر برای گوایدو و پشتیبانان بین المللی اش که از صبح تا شام فعالیت های خود را ظاهراً با توجه به قانون اساسی توجیه میکنند تنها راه حل نظامی برای عملی ساختن آن باقی میمانند. بویژه اگر توجه کنیم که هم روسیه و هم چین میلیاردها دلار جهت گسترش تولید انرژی و مدرنیزه کردن پالایشگاه های ونزوئلا سرمایه گذاری کرده اند و طبیعی است که به آسانی دست از منافعشان در ونزوئلا نخواهند کشید.

به رسمیت شناختن گوایدو به عنوان رئیس جمهور موقت از جانب پانزده کشور اروپائی و قرار گرفتن آنان در کنار ترامپ، علیرغم تمام تناقضها و تشنهائی که مابین کشورهای اروپائی با سیاستهای حمایتگرانه اقتصادی و جنگ تجاری ترامپ وجود دارد، شرایط مساعدتری برای دخالت نظامی آمریکا بوجود آورده است. بی جهت نیست که روسیه و چین، هم در سازمان ملل و هم در موضع گیریهای خود نسبت به دخالت نظامی در ونزوئلا هشدار داده اند. نتیجه این دخالت با هر دامنه ای، افزایش خطر وقوع جنگ داخلی است. اگر یکطرف خود را آماده استقبال از ورود سربازان آمریکائی میکند که قرار است دمکراسی و آزادی بیاورند، از همان نوعی که در عراق، افغانستان، لیبی و سوریه آوردند، طرف دیگر امیدش را به ارتش بسته است. و این چه تصویر هولناکی است که مردم باید به قبول آن تن دردهند. چه ➔ آنانیکه به نام "سوسیالیسم قرن بیست

در تقسیم کار بازار جهانی دارند ناشی از ویژگی نیروی سیاسی است که بر اریکه قدرت نشسته است. همین ویژگی که خود را در چگونگی مدیریت اقتصادی نشان میدهد همین ویژگی بیان تفاوت آنان از سایر کشورهای سرمایه داری است. تجربه ونزوئلا یکبار دیگر بویژه بعد از فروپاشی بلوک شرق که سرمایه داری دولتی را بجای سوسیالیسم جا میزدند، نشان داد که راه حل هائی از این نوع که کوشش میکنند ترکیبی از مناسبات شبه سوسیالیسی و شبه سرمایه داری بوجود آورند از همان ابتداء نطفه شکست را در دل خویش می پروراند.

پرسش فقر و فلاکت، بیکاری و نا بسامانی های اجتماعی موجود در ونزوئلا که واقعی بوده و میلیونها تن از مردم را در چنگال هولناک خویش فرو برده است، پاسخ خود را نمیتواند از درون جدال این دو قطب دریافت کند. طبقه کارگر ونزوئلا باید مستقل از جدال موجود به میدان نبرد بیاید و صحنه را آنگونه که میخواهد سازمان دهد. طبقه کارگر ونزوئلا نمیتواند حتی اگر دولت و اپوزیسیون به توافق برسند، به دنبال توهم انتخابات برود. نتیجه انتخابات که به نفع هر کدام از این جناحها منجر شود راه حلی برای بحران اقتصادی، تورم، و فقر و فلاکت مردم نخواهد بود. همان تشکلهای مستقل و رادیکال کارگری و همان کمیته های محلات که دو توطئه علیه چاوز را به شکست کشاندند و همانها که چاوز را به سمت چپ جامعه میراندند، اکنون یکبار دیگر باید بازیگر اصلی صحنه گردند. در لحظه کنونی و در شرایطی که جدال در میان دو بدیل از بالا در حادترین شکل خود جریان دارد، تنها یک جریان از پائین و رادیکال با افق سوسیالیستی و نه شبه سوسیالیستی میتواند نقطه پایانی بر این جدال بگذارد. این راه حل چه در صورت دخالت امپریالیستها و سرنگونی مادورو و چه شکست تلاشهای آنها و تثبیت دولت فعلی تنها راه حالی است که میتواند جامعه را از حرکت به سوی سقوط کامل برهاند.

دوازدهم فوریه ۲۰۱۹

بیست و سوم بهمن ۱۳۹۷



بوجود آورد. فاکتور مهم دیگر در آن دوره شکل گیری تشکلهای مستقل کارگری و در بسیاری از موارد، بسیار رادیکال زمینه را برای چرخش چاوز به چپ فراهم میکرد. والته نباید فراموش کرد که به قدرت رسیدن دولتهای متمایل به چپ در برزیل، آرژانتین، بولیوی، اوروگوئه و بویژه نمونه کوبا در مقاومت جلوی آمریکا زمینه های مساعد دیگری در پشتیبانی از چاوز جهت مقابله با امپریالیسم آمریکا بود.

بدون تردید بخشی از این رویگردانی توده های مردم ناشی از بحران اقتصادی است که در مقیاس وسیع بویژه در چند سال گذشته شکل گرفته است. بخشی از این بحران ناشی از تحریم های اقتصادی آمریکا است ولی سقوط بهای نفت از تابستان ۲۰۱۴ آخرین تیر ترکش بر وضعیت بحران اقتصادی بود. بحرانی که با فرار سرمایه ها، قاچاق واردات از سوئی و قاچاق کالاهای یارانه ای به خارج از سوی دیگر، تورم افسار گسیخته، رشد بیکاری، کمبود مواد دارویی و غذائی، سقوط ارزش پول و... جامعه را در خود فرو برد. دولت مادورو و بوروکراسی حاکم بر آن راه حلی بر فائق آمدن بر این بحران را نداشت. اما اینها همه بیان یک سوی این بحران بودند سوی دیگر شکست آن پروژه ای بود که به نام "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" به میدان آمده بود. سوسیالیسم چاوز در بهترین حالت یک سوسیالیسم تخیلی بود. چاوز بر ماشین دولتی تکیه زده بود که از آن بورژوازی بود و اقدامات رفاهی او در خدمت اقشار پائینی و میانی جامعه نمیتوانست تغییری در ماهیت این دولت بدهد و پیام آور سوسیالیسم باشد. آنچه که در ونزوئلا بوقوع پیوست آخرین تقلاهای جریاناتی بود که متعلق به دوران مبارزه علیه کلونیالیسم با هدف استقلال سیاسی بودند. همان نوع جنبش های استقلال طلبانه ای که در مصر، الجزایر و به نوعی در ایران در دهه های پنجاه و شصت میلادی بوقوع پیوسته بودند و اکنون با تأخیری چند دهه در برخی از کشورهای آمریکای لاتین وارد میدان میشدند. از آنرو میگوئیم استقلال سیاسی، چرا که اقتصاد در همه این کشورهائی از این نوع با هزار و یک بند به بازار جهان و اقتصاد جهانی متصلند. نقش ویژه ای که آنان

و یکم" بی اعتباری خود و سوسیالیسم را رقم زدند، اکنون به نام دفاع از حق حاکمیت مردم در مقابل کودتا و تجاوز احتمالی امپریالیسم آمریکا مردم را به دفاع از خود فرا میخوانند و چه آنانیکه به نام رونق اقتصادی و دمکراسی میخواهند مردم را در پای منافع انحصارات غربی قربانی کنند، فریبکارانی بیش نیستند، هر چند یکی کمتر و دیگری بیشتر. و مردم در این میان به مثابه عاملین بی اراده باید قربانی منافع یکطرف این جدال گردند. وضعیت کنونی در ونزوئلا آب در دهان آنانی افکنده است که در رؤیای دخالت امپریالیسم آمریکا در ایران به سر میبرند. آنان در قامت گوایدو تصویر خویش را میبینند که باید با دخالت نظامی آمریکا و به بهانه نجات مردم از فقر و استبداد به قدرت برسند.

با وجود همه اینها این پرسش همچنان با سماجت در مقابل "چاوزیستها" و دولت مادورو قرار دارد که چرا مردمی که قرار بود در پرتو انقلاب بولیواری "ویا" سوسیالیسم قرن بیست و یکم" به زندگی شایسته انسانی دست یابند، در مقیاس وسیعی از حزب حاکم فاصله گرفتند. در انتخابات مجلس ملی در دسامبر ۲۰۱۵ حزب حاکم فقط توانست چهل و هفت کرسی از صد و هفت کرسی مجلس را از آن خود کند. و این تناسب قوا در مجلس چیزی جز بیان این امر نبود که حزب حاکم بخش بزرگی از پایه های خود را از دست داده و با بحران مشروعیت روبروست. اگر چاوز از کودتای نافرجام ۲۰۰۲ و رفراندوم خلع ید ۲۰۰۴ جان سالم بدر برد به یمن اعتباری بود که در سالهای اولیه حکومتش در میان توده های مردم کسب کرده بود و البته همین قدرت توده ای در بسیاری از موارد عامل فشاری به چاوز جهت سمتگیری به چپ بود.

افزایش قیمت نفت در سالهای اول حکومت چاوز این امکان را به او میداد که اقدامات مهمی در زمینه آموزش و پرورش، باز تقسیم ثروت های اجتماعی، کاهش فقر و فاصله طبقاتی انجام دهد. ولی همین درآمد نفت در عین حال در میان بخشهایی از دستگاه های دولتی و هم در جامعه قشری از رانتخواران را

نماینده کمیته کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box 75026

750 26 Uppsala - Sweden

Fax: 004686030981

representation@komalah.org

Tel: 0046 8 6030981

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016

kkh@cpiran.org

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018

127 02 Skärholmen

SWEDEN

dabirxane.cpi@gmail.com

آدرس های حزب

کمونیست ایران

و کومه له

## مشروعیت زن کشتی در مالکیت و ایدئولوژی اسلامی

سعید کوهسار

مبارزه، زیرستم، شکنجه و کشتار و زندان قرار داشته اند. اگر تا کنون هزاران زن در زندان های سراسر ایران در دهه شصت تا کنون به اعدام و سگسار و دار و شکنجه محکوم شده و جانباخته اند، ریشه در آنتاگونیسم اسلامی به پدیده ای به نام زن دارد. اگر زنان در زندان قرچک ورامین به آتش کشیده می شوند، اگر سپیده قلیانی ها هم اکنون در دخمه ای از زندان های حکومتی به جرم دفاع از کارگران هفت تپه به شکنجه نشسته اند، اگر فعالین محیط زیست، نیلوفر بیانی ها و سپیده کاشانی ها در بیدادگاه حکومتی با اتهام فساد فی الارض محاکمه می شوند، اگر نیلوفر بیانی که نزدیک به یک پسال «بازداشت موقت» را گذرانده در هر دو جلسه دادگاه اعلام می کند که شکنجه شده و اعترافش زیر شکنجه صورت گرفته و فریاد می زند: «اگر شما رو هم مثل من به آمپول زدن تهدید می کردند، اعتراف می کردید!» اگر اتنا دائمی ها و گلرخ ابراهیمی ها، نرگس محمدی ها و وو را سالها به بند کشیده و ماهها اعتصاب غذا کرده و همچنان استوار و پایدارند، اگر زینب جلالیان ها افزون بر ده سال به سیاهی زندان نشانیده و بینایی خود را از دست می دهند، اگر صدها هزار زن به خیابان ها پرتاب شده، آواره و سرگردان و کارتن خواب شده، اگر شلاق و کابل و داروهای روانگردان برگرد و جسم و جان زنان در زندانهای حکومت اسلامی به فرمان تعزیر، مشروعیت دارند تا زنان سرناسپار را به فرمان آورند ... همه و همه ریشه در مناسبات، سنت، دین و فرهنگی دارند که مالکیت بر ابزار تولید را قانونی الهی و مقدس اعلام کرده و زن را به سان نیروی مولده و ابزاری می شمارد که به پشتوانه قرآن، بقاء مالکیت و دارایی و مناسبات طبقاتی را تضمین می کند. راز و رمز قتل های «ناموسی»، «دفاع از شرف خانواده» ریشه در این مناسبات و باورها و سنت ها دارند.

هرگونه محکومیت شماری این جنایاتها، هرگونه پشتیبانی و امضاء و تومارنویسی و چشم دوختن به ارگان های سرمایه داری جهانی به امید و توهم مراعات حقوق بشر و غیره، با همه ی تلاش ها و حسن نیت ها، بدون آگاهی و شناخت از مکانیزم های این ستم تاریخی طبقاتی، بدون کارزار و پیکار و مبارزه سازمانیافته و مستقیم برای سرنگونی انقلابی سوسیالیستی حکومت اسلامی راه به جایی نخواهد برد.

۱۵ فوریه ۲۰۱۹



سرزمین های زیر سلطه سرمایه و اسلام، زن ستیزی، ستمی مضاعف، طبقاتی و سستی است. اجباری بودن حجاب اسلامی و ستم بر زنان در خانواده مردسالار (هسته حکومت طبقاتی) و نیز به فرمان قرآن، یک ضرورت حکومت اسلامی است و تا بقاء حاکمیت اسلام سیاسی، غیرقابل لغو است. برای رفع این جنایت ها باید به حاکمیت، سوره ها و آیات و روایات و شرع پایان داد. این خوش پنداری و توهم است که می توان «دیدگاه آیت الله ها و حوزه ها ولایت فقیه را تغییر داد». و این ناشدنی است، زیرا که قوانین و ستون بندی حکومت اسلامی بر پایه قرآنی استوار است که سلطه مردان و ستم بر زنان را فرمان داده است.

«... از زنان هر چه شما را پسند افتد، دو دو و سه سه و چهار چهار به نکاح [استفاده جنسی] در آورید و اگر بیم آن دارید که به عدالت رفتار نکنید تنها یک زن بگیرید یا هر چه مالک آن شوید این راهی بهتر است تا مرتکب ستم نگردید.» (سوره نساء آیه ۳) و «مردان، از آن جهت که خدا بعضی را بر بعضی برتری داده است و از آن جهت که (مردان) از مال خود نفقه می دهند، بر زنان تسلط دارند پس زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیبت شوی عقیقت و فرمان خدای را نگاه می دارند و آن زنان را که از نافرمانیشان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزنیانشان اگر فرمانبرداری کردند، از آن پس دیگر راه بیدادپیش مگیرید و خدا بلند پایه و بزرگ است.» (سوره نساء آیه ۳۴)

و «از زنان شما آنان که مرتکب فحشاء میشوند، از چهار تن از خودتان بر ضد آنها شهادت بخواهید. اگر شهادت دادند آنها را در خانه محبوس کنید تا مرگشان فرارسد یا خدا راهی در پیش پایشان نهد.» (سوره النساء (۴) آیه ۱۵) آیه های بالا و دهها آیه های همانند، و هزاران کتاب، روایت و حدیث اسلامی از قول محمد و جانشینان و شریعتمداران وی، نه تنها زن را به کالایی برای یک مرد، مشروعیت ماورایی و قرآنی می دهد، بلکه زن را از هر گونه حقی محروم شمرده و ستم بر زنان، بردگی و زن کشی را فرمان می دهند.

حکومت اسلامی در نخستین روز به قدرت رسیدن، پایه های حکومت طبقاتی و اسلامی خویش را با سرکوب زنان بنا نهاد. از همین روی، زنان به سان نیمی از جامعه، محروم از حقوق حتی حقوق بشری - طبقاتی، به سان یک واکنش طبیعی و برای دفاع از عزت نفس و حقوق پایه ای خویش پیوسته در صف نخست

این روزها بار دیگر خبری هولناک از کشتار زنان و این بار از کشتن «لیلا حسین پناهی» روز پنجشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۹۷ در پارک کودک سنندج در برابر چشمان تماشاچیان مبهوت، به دست مردی که خود را همسر و مالک زن اعلام کرده و روز جمعه ۲۲ بهمن «سوما صلواتی» در سرپناه خویش در خیابان نبوت سنندج با طناب آویزان شده که مرگ او را خودکشی خوانده اند، خشم و انزجار آفریده است. کردستان از سوئی پیشتاز مبارزه با فرهنگ مبارزاتی درخشان، در پی این جنایت توجه برانگیز شد و خود به اندیشه نشست. این جنایت علیه تمامی زنان و بشریت، متأسفانه نه برای نخستین بار یا تنها در کردستان و نه آخرین بار، بلکه ریشه در تاریخ طبقات و دین هایی دارد که همیشه پشتوانه طبقه حاکمه بوده اند. کشتار و شکنجه و خشونت، یعنی سرکوب زنان در سراسر ایران بخشی از فرهنگ حاکم و برخوردار از پشتوانه قانون شرع و مناسبات حاکم است. کشتار زنان به دست مردان خانواده، به پشتوانه فرمان ها و احکام مذهبی و طبقاتی و مالکیت، مشروعیت می یابد.

با ورود جامعه و مناسبات طبقاتی و مالکیت، مردسالاری نیز به فرهنگ حاکم درآمد و مرد، خویش را مالک دارایی و ابزار تولید نامیده شد. با ورود جامعه به مناسبات برده داری، زن نیز یکی از ابزار اصلی تولید و ضمانت بقا دارایی و قانون ارث خانواده ی مرد سالار به شمار آمد. از همین روی، امروزه ۷۰ درصد (بیش از ۷۰۰ میلیون زن) بیش از یک میلیارد انسانی که در جهان، زیر خط فقر مطلق به فلاکت نشانیده شده اند را زنان تشکیل می دهند. دوام و حاکمیت این روند، از برده داری، ارباب و رعیتی و سرمایه داری، ریشه در دوام مناسبات طبقاتی دارد. در این مناسبات در تمامی امورها و شئون و تولید، زنان غیروابسته به طبقه حاکمه، زیر سلطه طبقاتی و در مالکیت مردان هستند. به همین سبب است که زنان طبقه حکومت گر اسلامی از نظر طبقاتی و باورمندی به قرآن برای محافظت از سلطه خویش، از این آیات و احکام ضد بشری دفاع می کنند. بنا به تزییق دین های ابراهیمی به هدف زیر سلطه ماندن و مشروعیت بخشی به زن کشی، در افسانه حوا، زن به دو جرم باید مکافات ازلی تا ابدی ببیند: (۱) به میوه دانش و درخت جاودانگی نزدیک شدن و (۲) نافرمانی به مالک (خدا-مرد) خویش. حکومت اسلامی با این قوانین و پشتوانه ایدئولوژیک، زنان را در تمامی عمر گناهکار و محکوم به کیفر و خوارگی می شمارد. در ایران و تمام

# این سرزمین شماست،

لیریک و آهنگ: وودی گاتری  
ترجمه: فریدون ناظری

مقدمه:

وودی گاتری نابغه ای بود که پس از مدت‌ها سرگردانی، همچون یک کارگر مهاجر، در دنیای موسیقی فلکلوریک درخشید و الهام بخش هنرمندان بزرگی چون باب دیلان و بروس اسپرینگستین گردید. نوشته اند که او در عمر کوتاه ۵۵ ساله اش (۱۹۱۲ - ۱۹۶۷) ۲۵۰۰ ترانه به دنیای موسیقی عرضه کرد و صدر نشین گردید. او به عنوان کمونیستی آگاه ترانه هایی سرود که اکثر آنها را باید جزو میراث هنر و ادبیات انقلابی (اعتراضی) کارگری به حساب آورد. مشهورترین این ترانه ها اثری است به نام "این سرزمین شماست".

وودی این اثر کلاسیک را در ۱۹۴۰ و در زمانی سرود که بورژوازی و کابینه اش داشتند افکار عمومی مردم آمریکا را برای دخالت در جنگ دوم جهانی آماده می کردند. در این سال رسانه های بورژوایی مستمرا سرود ملی آمریکا را پخش می کردند. وودی برای قرار دادن بدیلی در مقابل آن سرود "این سرزمین شماست" را سرود که به زودی همه گیر شد و سرود ملی کارگران نام گرفت. این سرود به کرات توسط بزرگان موسیقی بازخوانی شده و مورد استقبال قرار گرفته است. این سرود همچنین در مدارس و رسانه های رسمی با حذف دو بند آخر آن، که علیه سیستم حکومتی و نابرابری نجومی در آن روزهای بحرانی آمریکا می باشد، باز تکثیر گردیده است.

قبل از شروع ترجمه، بخش دوم اثری را دیدم تحت عنوان "وودی گاتری؛ ستونی استوار در بنای موسیقی اعتراضی" از نادر ثانی. او ترجمه ی اثر نامبرده را در مقاله خود آورده بود. بعد از اتمام ترجمه نیز در سایت تریبون چپ ترجمه ای دیدم از (ا-ق). ترجمه ی پیش رو تفاوت های آشکاری با هر دو ترجمه دارد.

این سرزمین شماست،

لیریک و آهنگ: وودی گاتری

این سرزمین شماست، این سرزمین منه  
از کالیفرنیا تا جزیره نیویورک  
از جنگل های ردوود تا آب های گلف استریم  
این سرزمین ساخته شد برای شما و من.

وقتی در آن بزرگراه کشیده قدم میزدم  
دیدم خطوط هوایی بی پایان بالای سرم را  
دیدم دره طلایی زیر پایم را [و گفتم]  
این سرزمین ساخته شد برای شما و من.

من گشته ام با سرگردانی و جاپاهای خودم را پی گرفته ام  
به سوی ماسه های شردار و صحراهای الماس گونه ی آن  
و از تمام جوانبم این صدا انعکاس داشت:  
این سرزمین ساخته شد برای شما و من.

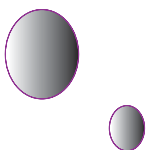
وقتی که خورشید درخشیدن گرفت و من خوش خوشک میرفتم  
و میادین گندم موج بودند و ابرهای گرد و خاک می غلطیدند  
همانطور که مه محو میشد نغمه ای بگوش رسید:  
این سرزمین ساخته شد برای شما و من.

همانطور که به قدم زدن ادامه دادم، آنجا علامتی دیدم  
و روی آن نوشته شده بود: "ورود ممنوع!"

اما در سمت دیگر آن چیزی نوشته نشده بود  
این سمت ساخته شد برای شما و من

در سایه برج کلیسا مردمم را دیدم  
در مقابل اداره اعانه مردمم را دیدم  
وقتی گرسنه یافتم آنها را آنجا، از خود پرسیدم  
این آن سرزمینی است که برای من و شما ساخته شد؟

هیچ موجود زنده ای هرگز نمی تواند مرا متوقف کند  
آنگاه که می روم در بزرگراه آزادی قدم بزنم  
هیچ موجود زنده ای هرگز نمی تواند مرا ناچار به بازگشت کند  
این سرزمین ساخته شد برای شما و من.



## گرانی به مراتب سرسام آورتری در راه است!

حمایتی معادل ۲۰۰ هزار تومان به اقشاری که درآمدشان پائین تر از حداقل دستمزد است داده شود. اما سازمان تامین اجتماعی که مجری این طرح است و قرار بود که این مبلغ را از طریق کارتهای هوشمند پرداخت کند، اعتراف می کند که این طرح شکست خورده است و نه تنها بهبودی در زندگی این اقشار بوجود نیاورده است، بلکه به تورم و گرانی بیشتر منجر شده است. مضافاً هنوز ۵ میلیون خانواده حتی از این مبلغ ناچیز هم بهره ای نبرده اند.

این وضعیت از لحاظ اقتصادی تا هم اکنون از مرز تحمل گذشته است و بدون شک برای خانواده های کارگری و مردم کم درآمد، روزهای بسیار سخت تری در پیش است. رژیم که خود بر این امر واقف است، هدف خود را نه بهبود شرایط زندگی مردم، بلکه سرکوب اعتراضات آنها قرار داده است. دستگیری فعالین کارگری و مدنی در تهران و در همه ایران شدت گرفته است. صدور احکام سنگین برای دستگیر شدگان به بهانه های واهی بار دیگر باب شده است. از نقاط مختلف ایران خبر می رسد که نیروهای نظامی، انتظامی و ماموران امنیتی لباس شخصی، از ترس طغیان اعتراضات مردم، در سطح معابر و میادین شهرها به شکلی گسترده ای حضور دارند و مانور می دهند.

اما تجربه یک سال اخیر نشان داده است که این گونه تمهیدات اگر در گذشته کارآئی داشتند، امروز در مقابل آتش خشم مردم به جان آمده کارآئی ندارند. کارگران و توده های مردم محروم در جریان اعتراض و مبارزه یک سال اخیر خود، نشان دادند که مرعوب قدرت نمائی رژیم نمی شوند و با اتکاء به تجارب با ارزشی که به دست آورده اند، راه خود را تا پیروزی نهائی خواهند پیمود.

برگرفته از سخن روز

تلویزیون حزب کمونیست ایران

یکشنبه - ۲۸ بهمن - ۱۳۹۷

۱۷ - ۰۲ - ۲۰۱۹



زنان باردار، بیماران و سالخوردگان باشند، یا به تمامی حذف شده و یا حکم دارو پیدا کرده اند. در این میان، بیشترین آسیب ها را کودکان می بینند. کودکان در نتیجه کمبود مواد غذایی بطور طبیعی و نرمال رشد نخواهند کرد و سلامتی و تندرستی شان در نتیجه سوء تغذیه آسیب های جدی می بینند. اگر به این شرایط حقوق ثابت یک میلیون و ۳۰۰ هزار تومانی یک کارگر را هم اضافه کنیم، به عمق فاجعه بیشتر پی می بریم. مردم قید خرید برخی از کالا های غیر خوراکی مورد نیاز خود را زده اند و دست دوم فروشی ها و سمساری ها رونق یافته اند. "روزنامه خراسان هم نوشته است: ۹۰ درصد کارگران این روزها از خوردن گوشت محروم هستند زیرا حقوق آنها کفاف خرید آنرا را نمی دهد."

اما گرانی در حالی مرتباً اوج می گیرد که رژیم هیچ راه کاری برای کنترل آن را حتی وعده هم نمی دهد. رژیم برای آماده کردن اذهان در مورد حداقل دستمزدها سال ۹۸ مشغول درز دادن قطره چکانی اطلاعاتی در این زمینه است تا حساسیت جامعه را آزمایش کند. گفته می شود که بر اساس لایحه بودجه ۹۸ حقوق سال آینده کارمندان به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش می یابد. کمیته دستمزد شورای عالی کار هزینه ماهانه زندگی خانوارهای کارگری را سه میلیون و ۷۶۰ هزار تومان تعیین برآورد کرده است که خود این رقم زیر خط فقر است. میزان حداقل دستمزد قرار است در روزهای آینده در مباحثات سه جانبه مورد بررسی قرار گیرد. اما بطور غیر رسمی گفته می شود که تنها ۲۰ درصد به حداقل دستمزد اضافه می شود، رقمی در حدود یک میلیون ۳۳۰ هزار تومان، یعنی حدود یک سوم هزینه زندگی یک خانواده کارگری که کمیته دستمزد بطور رسمی برآورد کرده است.

آشفته گی دولت در زمینه تصمیمات اقتصادی بسیار آشکار است. دولت عملاً کنترلی بر اوضاع اقتصادی ندارد و سیاستهایش را امروز به فردا تعیین می کند. قرار بود بسته

قریب یک ماه مانده به پایان سال ۱۳۹۷، نشانه های گرانی افسار گسیخته تری از آنچه که تا کنون هم بوده است، از هر سو دیده می شوند. اگر گرانی هیچگاه تا این اندازه بر زندگی بخش های محروم جامعه بیداد نکرده است، مشکل بزرگتر این است که روزهای سخت تری در پیش است. سیر تورم و وشکستگی اقتصادی بنگاهها سرسام آور است. قدرت خرید کارگران و مزدبگیران و قشرهای تهیدست جامعه به پایین ترین حد خود رسیده است. عملاً اکثریت کارگران، معلمان، پرستاران، کارمندان جزء، بازنشستگان و تمامی بیکاران، از تامین مواد ضروری و حیاتی مورد نیاز خود و خانواده های شان محروم اند و ناچار شده اند بسیاری از اقلام مایحتاج روزمره خود را حذف کنند.

از سوئی دیگر ناتوانی اکثریت مردم در تهیه اقلام غیر خوراکی از قبیل پوشاک و پارچه و لوازم خانگی، به تعطیلی بیش از پیش کارگاهها و کارخانجات تولیدی داخلی منجر شده است و این خود به بیکاری بیشتر و فقر شدیدتر دامن زده است. اوضاع به قدری سخت و دشوار شده است که مطبوعات داخل کشور نیز دیگر توان پرده پوشی آنرا از دست داده اند. روزنامه "جهان صنعت" چاپ تهران در این زمینه گزارشی دارد که آنگونه که روزنامه می نویسد نشان از عمق فاجعه دارد:

"هر چه می گذرد اوضاع بدتر می شود. مردم با گرانی های بی سابقه ای دست و پنجه نرم می کنند. این درحالی است که از سوی دولت نیز هیچ سیگنال مثبتی مبنی بر بهبود شرایط معیشتی دریافت نمی شود. همه از گرانی می گویند. هر جا سرک می کشی یا در مورد گوشت کیلویی ۱۲۰ هزار تومان می شنوی یا از کاهو ۱۵ هزار تومانی. شاید سال گذشته در همین مقطع کمتر کسی فکرش را می کرد، عید ۹۸ پسته ۶۰ هزار تومانی کیلویی ۳۰۰ هزار تومان شود. در نتیجه فشارهای ناشی از گرانی بر توده های تنگدست، عملاً گوشت و میوه و سبزیجات که باید در جیره غذایی هر کسی بویژه کودکان،